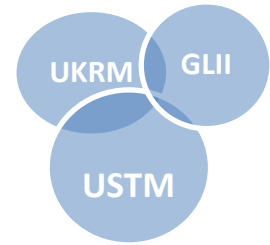


سال 1400



مدیریت نامه



مدیریت نامه (حکمرانی ، رهبری ، مدیریتی

UKRM= Useful Knowledge Rules Management

GLII= Governmental Leadership of Islamic Iran

USTM= Unificational Subscribes of Three Models

اثر محمود صانعی پور : خبره میان رشته ای ویادگیره مادام العمر

گنجی جاویدان از این خبره وطراح از منابع مبنائی منظومه های بصیرتی (آراء مبتنی بر بصائر)
(Opinions based on insightfull) ورویکرد تعلیمی

رساله 40 : برنامه ای برای ایران جهانی در فرآندیشه های حکمرانی ، رهبری ومدیریت مطالبات
ایرانی



Mahmoud saneipour

مقدمه رساله 40

1 | Page

محمود صانعی پور : خبره میان رشته ای ویادگیرنده مادام العمر (98 - 9121195673 +) بیش از 40 رشته تخصصی
در حکمرانی ، رهبری ، مدیریت بر اساس قواعد مدیریت دانش مفید UKRM

Mahmoud Saneipour: interdisciplinary expert and longlife learning (LLL), learned man

, mahmoudsaneipour@gmail.com • www.elmemofid.com

UKRM= Useful Knowledge Rules Management

GLII= Governmental Leadership of Islamic Iran

USTM= Unificational Subscribes of Three Models

این رساله تعلق دارد به طرح ریزی و برنامه ریزی برای تحول ایران ملی ، منطقه ای ، بین المللی ، **ایران جهانی** در آینده که در 6 تعلیم سطح اول ، نقشه راه ، مبانی نظری ، دکترین نظام ، راهبردهای نقشه راه حکمرانی اسلامی و نهایتاً اندیشه حکومت جهانی و زمینه سازی در این مورد بحث و ترسیم شده است ، نقد های لازم از مباحثات ، غفلت ها ، مسائل و مشکلات ایجاد شده بدون پرده پوشی مطرح و آسیب شناسی شده است ، در سطح دوم از تعلیم 7 تا 12 به انسان شناسی حکمرانی اسلامی پرداخته شده است و در همین راستا ، به ماهیت و ساختار حکمرانی در حال تا آینده پرداخته شده است ، سیاست گذاری در سطح رهبری ، و تکالیف رهبری در صیانت از شرافت انسانی ملت مورد بررسی قرار گرفته و نیاز به پیشگامی در همه این امور و تشکیل حکمرانی در اسلام ناب محمدی (ص) تشریح شده است ، در سطح سوم از تعلیم الی 18 در مورد فلسفه اقتصاد اسلامی ، مباحثات خواهی ها و ایجاد جامعه نمونه ، مقایسه اقتصاد اسلامی با سایر اقتصادها ی متعارف جهان ، ارزیابی مفاهیم ، راهبرد های اقتصادی ، سیستم های اقتصادی ، پیشگامان توسعه اسلامی و اثرات اقدامات مفید آنان در حکمرانی اسلامی به تفصیل بحث شده است .

در سطح چهارم از تعلیم 19 الی 24 ، حکمرانی اسلامی بر اساس قانون اساسی و اسناد توسعه و احکام مصلحتی و موانع نپرداختن به توصیه ها و احکام صادره ، زمینه سازی برای ایجاد ایران جهانی و طرح ریزی و برنامه ریزی کلی برای ایران ملی ، منطقه ای ، بین المللی و جهانی و ویژگی های برنامه ریزی در چهار سطح از لحاظ مفهومی ، معرفتی ، بصیرتی و رویکرد های نظری و عملی می باشد و اینکه چگونه می توان تحولی در خور برای ایرانی داشت که منابع و امتیاز های خاصی در جهان بر خوردار است ولی در فعال کردن در بسیاری از استعداد خود و فرصت های داخلی و خارجی در حالت انفعال بسر میبرد .

قوت و استعداد هائی که در ایران از لحاظ موقعیت جغرافیائی ، تاریخی ، منطقه وحی سرزمین پیامبران (با وسعت زمان هخامنشی ، ساسانیان ، صفویان) ، کلیدور شمال و جنوب آسیای جنوب غربی ، کلیدور شرق آسیا به اروپا ، گذرهای سهل العبور هوائی ، زمینی ، دریائی ، کشوری تمدن ساز ، با فرهنگ غنی در یکتا پرستی و اسلام (دین جهانی) ، مذهب شیعه(مذهب اعتراض به ظلم و تعدی مسلط در جهان) ، مردمی هوشمند و فرهنگ دوست و حامی کیان کشور ، اقوام برومند و با تاریخی از دوران های قبل از حکومت های یاد شده ، چهار فصلی در در هر منطقه ای از ایران ، گنجینه تاریخ و دنیای آثار تمدن بشری ، یادگار حکیمان و دانشمندان ، سرزمین منادی مجاهدان و یاوران مظلومان ، گهواره مشاهد مقدسه در هر استان ریال شهر ، کوی و برزن و... ایران فوق ، ایران ملی ، منطقه ای ، مصطلحات بین المللی ، بلکه درسیمای کامل جهان شمولی و خمیرمایه بنیادین " **ایران جهانی " نشان میدهد ، و این رمز و راز بزرگی است از تحریم ، تجاوزات ، دشمنی های داخلی و خارجی ، هجمه ها و صدا ها خطر ، حيله و تزویر ، ریا و نیرنگ که از چهار سوی کره زمین به ایران مظلوم تحمیل شده و این سرزمین مقدس ، بی نظیر و بی بدیل را مورد تاخت و تاز سیاست های جهانی و مورد طمع چپاول گران و خصم بدخواهان قرار داده**

است و شعار ایران من ، شعاری نیست که تمام شمول این کتاب جهانی ، این ادبیات رسا ، و این هرمنوتیک خود گویا و خود تفسیر را بازگو کند که در شعر مولف این چنین تصریح شده است :

شعر بمناسبت (اینست ایران من)

شاعر: محمود صانعی پور

ای ایران ، ای سرزمین با شکوه خاوران
تا هستند غیرتمندان از زن و مرد ایرانیان
دشمن تو از تو بسی دلاوری ها دیده است
تو هستی مهد نسل آیندگان در مأوای طیران
ایران، ای سرزمین یکتا پرستان روی زمین
تو که گوهر پاک جهان هستی در دارزمین
تا سکه های زروسیم سازی بهر تومان
چپست این پول بیمار از کاغذ های بی بها
در کیف خود داشتند و در بازارهای جهان
هر کجا بینی در این سرزمین یکسر گوهری
از گل و فلورهای رنگارنگ در مَر غزار
از سرپوش سپید قله های کوه های بلند
هر کجا کاوی ، گنجی است در آن نهان
من توانم یک عمر گویم گوهرهای زین وطن
تا بدانی ، اینست ایران من ، اینست ایران من

هزاران گلستان از نگارهای رنگارنگین

هزاران چهار فصل دارد ایران زمین
طبیعت در ایران رنگان پوشان شده
هر چه گویند از فلورهای ایران زمین
سیاحان در تماشای این بهشت حیران شده
یک صد نگفتم از فلورستان ایران زمین

آبشاران جوشد در بستر آبخیزهای آن
 صخره هائی که گویا با دست ساخته اند
 صخره های یادگاری از سرداران دلیر
 هر که از خاک ایران گیرد یک هنر
 مرغان از سرزمین زمستان زمهریر
 ایران با بهشتش ، هست مهمان جهان
 شکوهت در جهان نمایان گشته است
 چشمه های زلال تا بنوشی آب گواری آن
 دشمن ایران از دیدن آنها چهره باخته اند
 در این صخاری ، ایرانی غران چوشیر
 سرفرازی با او عجین باشد از این هنر
 رهسپارند در بهر وبر سرزمینهای کویر
 هیچ کس نماند بی ثمر زین مهر جاودان
 به تاریخ ، تاریخ نویس حیران گشته است

من چه گویم ، چها دارد ایرانی در این وطن

تا بدانی، این است ایران من ، ایران من

ایران جهان را دارد رقم در سرنوشت
 آنچه زیر آسمان نیلی با دستانش سرشت
 فطرت پاک ایرانی یک سرمایه است
 قدر و قیمت ایران و ایرانی سنجیدنیست
 گر ندانی تو این الماس های خلقت نژاد
 طبع ایرانی و طبیعت ایران باید شناخت
 ما کی توانیم رها گردیم از هر گونه ستم
 من ایرانیم و بدانم پاکی این خوبان نهاد
 خُسن ایرانی در درک برخورداری ز عدل
 ظفرها یافته از چالش های بازی های نرد
 چه زخم ها خورده ای از تیرهای خدنگ
 چونکه ایرانی در ایران جهانی رامی سزد
 چون آنچه برداشته از آنچه که او بشکت
 از پاکی های خود سرشته در این بهشت
 تا نباشد، این سرمایه ، ایران کی زنده است
 هر که این سنجه نداند ، زین سرمایه نیست
 در اغماض و نی قاطعیت میهن دادی بباد
 تا رمز علت ها بدانی در میدان بُرد و باخت
 که گرگان با خلقت ایرانی ندارد متقالی جنم
 دم نیارد، کسی در فقر، یکی در ویلای شاد
 زین فطرت، هزاران سال دارد از منشور عدل
 نیرو یافته از شیران ژیان در میدان نبرد
 چه شهیدان داده ای در میدان های جنگ
 رسم انتظار رویت چهره یارویاران میکشد

من تا نفس دارم گویم ار گوهر های وطن

تا بگوئی، اینست ایران من ، ایران من

ما ایرانیان با این سرمایه‌ها ایرانی شدیم
تا که در شهر خود از عدل باشیم زرنگار
از آب پاک و خاک این پهنه پر از گوهر
از خاک توگوهرها گشته کشف و شهود
ما چه کم داریم جزء گرگان بردندمال ما
ما با این ایران و ایمان در دنیا زنده ایم
آنکه با ما ست در نبرد با دشمنان ما
دشمن است آنکه ایران به یغما میبرند
باید از دشمن جان ستانیم در دار معدلت
ما گر دهیم از دست، ایران و ایرانی غیور
ما زین فضل خدائی در جهان بلند آوازه ایم
تا این چتر عزت بر سرماست از ذات حق
ایران و ایرانی با این نیکی‌ها زنده است
ایران سرزمین علم است از دانشگران
دیگر نباید خام فروشیم از گوهرهای وطن
در زمین، در فضا و زمین و زیر و برش
منظومه‌ای مملو از ارزش‌های اقتصاد

تا در جهان از هر نظر دُر دانی شویم
نی درد کشیم از نداری نرد بیگانه خوار
کسی گرسنه سر به بالین نگذارد تا سحر
سکه‌های اشرفی، میوه‌ها پراز عطر و عود
بیادیش سلطه باشید تا کسی نگیرد مال ما
با سلطه بر ستم‌گر بی اغماض پاینده ایم
فرقی ندارد دژخیم درونی یا فرا بیرون ما
سکه‌های زر و سیم و ملت به کاخ‌ها میبرند
این سخن ایرانی است که داند شرط مصلحت
دیگر سرمایه نبود تا خوانیم آزادی و سرور
با چنین روح خدائی از امام وطن، زاده ایم
حق خود گیریم، باطل‌گریزان گردد ز حق
در پرتو این زندگانی، ملت ما فرزانه است
از خلاقیت پدید آرند هزاران فن‌های زمان
دیگر نباید مایوس گردیم در پیشرفت وطن
هزاران نعمت نهان است تا پیدا فوت‌گرش
خلق باید کرد و سکه نقد در دست مردم نهاد

شرط انصاف گفتم از گوهرهای وطن

تا بگوئی، اینست ایران من، ایران من

از محمود صناعی پور (دهم دی ماه 1399)

این چنین ایرانی و ایرانی‌تی که در انقلاب سال 1357 به رهبری داعیانه قهرمان تاریخی چون امام خمینی (ره) که خود علامه‌ای خبره و مجرب و باتجربه، پخته، تاریخ‌دان، سرد و گرم جهان دیده، حاذق و کارآزموده، کارگشته، کارکرده، کهنه‌کار، ماهر، بصیر و مدبر و... بوده، و از سوی خداوند متعال مامور

شده ، برای اعتلای مجدد این سرزمین ، بقولی پایان زمین ، بقولی افسانه زمین ، بقولی هیکیلی از هیاکل عالم فلسفه اشراقی ، شارحی از آفاق نورانی مردان وزنان روشن ضمیر و آزاد اندیش در معرفت مشائی ، جریان ساز فکری و تموجات خلاقیت های از انوار قرآن کریم با مفهوم نور(خِرّه) یا فرّه ایزدی از زراتشت بهرام ، یعنی موهبت الهی، نور، فروغ و شعشعه بخش جهانی ، صدای رسای عدالت در کل تاریخ در یکتا پرستی ، پندارنیک ، گفتارنیک ، کردارنیک ، سازگاری انسان و جامعه با نظام کیهانی ، حماسه های پهلوانی ، حماسه های عرفانی ، درانتخاب ، آموزگاران و نمایندگان ممتاز تاریخی و از سوی خداوند یکتا و.....که به ایران باستان مصطلح شده است که بانی و طرح زیر ساخت تمدن بشری بوده و... ، لذا ملاحظه چنین اوضاع برزخی و باور نکردنی برای مردمش سخت ، ناگوار و بمثابه استخوان درگلولی باشد.

از فهم حکمرانی ، رهبری ، مدیریتی ، اداره مملکت گذشته که در 8 سال دفاع مقدس ، این مردم بیشترین سختی و وفاکاری و جان افشانی را داشته و هزاران اثر ناب آیات اسلام ناب محمدی(ص) از خود به یادگار گذاشته که حیرت جهانی را دربر داشته و این فهم جهانی تحقق یافته که در پرتوی یک عارف مدینه جهانی ایرانی ، فهم و تصویر حکمت اشراق ، هیاکل انور والواح عمادی ایرانیان که شاگردان مکتب قران و معصومین (ع) هستند ، چگونه تجلی می یابد و تجلیگاه آن فقط می تواند ایران عزیز باشد ، نه در امریکا و یا در هر جای دیگر و این وجه تمایز ، به هزاران مقاله ، رساله ، مدیریت نامه ، سخنرانی ، قیام ها و برخاستن ها و... جلوه گر گردیده است و در میادین عمل نمایان شذع و اینک غوغای جهانی و ایران هراسی برای دشمنان و ایران دوستی برای دوستان و کشور های کامله الودادی را بر پا کرده است که از صدهای بمب اتمی پر خروش تر و صلابت آن برای عده ای دهشتناک و برای عده ای سعادت آور بود ، پس ما با منظومه ای از دانائی ها روبرو هستیم که خود یک هرمنوتیک گویا برای مردم و در معیت خداوند متعال ، از طریق تفکر استعلائی به همرائی اقیانوس معرفتی علم النفسی کشاورزان ، بزرگران ، کاسبان ، صنعت گران ، دانشجویان ، و...مردان وزنان این مرز بوم بوده و بمثابه یک روح میثاق عمل کرده و خود در چنین خمیرمایه های ایرانی – اسلامی به قرارداد ها و تعاملات اجتماعی تبدیل شده (**مراجعه به کتاب سوم مولف تحت عنوان روح میثاق و قراردادهای اجتماعی**) که در 8 سال دفاع مقدس ، نه مجلس ، نه دولت ، نه ساختار منتسکیوئی ، نه سیاست داخله و خارجه و.... کاره ای نبودند و فرمانبردار از بنیانگذاری فرزانه ای بودند که بر اساس آهنگ دلنشین رهبری کاریزماتیک و بدون تعارف و بدون مماشات و.... اصوات صادره از حلقوم الله گوی ایشان ، مردم چنان را ، چنان مدیر و مدبر کرده بود که جنگ را با فرماندهی جوانان کم سن دارسپاه و با ارتشیان مجرب و کمترین تسلیحات نظامی و در مقابل تمام تسلیحات نظامی دنیا پیروز گردیدند و این ها نشانه ها >ایات روشنی از اسلام ناب محمدی (ص) است و در پشت جبهه قدرت پشتیبانی ملت بپاخاسته چنان محرک توفنده ای بود که یک پیرزن فقیر که با دو عدد تخم مرغ خانگی خود را شریک این حماسه الهی و هنرمند و نقش آفریان تئاتر طبیعی و ذاتی اسلام

و بدون سقف دنیای زر و زرو نشان میداد و خانواده ای حلال خور که فرزندان حلال خور و طاهر در دامن زنان چشم به انتظار مولایشان ، حضرت مهدی (عج) ، پرورش یافته بودند (که پیش بینی امام راحل در 15 خرداد سال 42 در پاسخ به به این سوال که پیروان شما په کسانیه هستند ؟ فرمود " طفلان در قنطاق امروز هستند که قیام میکنند) و جزء عهد حسنین (آیه 52 سوره توبه" قُلْ هَلْ تَرَبُّونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ^ط وَنَحْنُ نَتَرَبِّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا^ط فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ" یعنی : بگو که آیا شما منافقان جز یکی از دو نیکویی (بهشت و یا فتح) چیزی می‌توانید بر ما انتظار برید؟ ولی ما درباره شما منتظریم که از جانب خدا به عذابی سخت گرفتار شوید یا به دست ما هلاک شوید، بنابراین شما در انتظار باشید که ما هم مترصد و منتظر هستیم. ") سودائی در سر نمی پرواندد

کی جرئت با این حکومت رهبر-پیرو که در تاریخ معاصر بدیلی نداشت ، دست به دزدی ، یغماگری ، چپاول گری ، رانت خواری ، و... نمی توانست بزند و در مورد رهبری فرمود: از رهبر (خبرگزاری تسنیم: رهبر ما آن طفل سیزده ساله ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم بزرگ تر است، با نارنجک ، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید. امام خمینی) ، رئیس جمهور ، وزیر ، استاندار ، فرماندار و...، همگی در داعیه این حکومت رهبر-پیرو مردم سالار ایران سرفراز را د راندیشه ، رفتار و نظر و اقدام دنبال میکردند که متاسفانه این حماسه با جام شوکران (تعلیم 38) خاتمه یافت

باید بر این بی تدبیری و هیاکل ابهام و ابهام با معنی دور آن و حواله دادن به قیام حضرت مهدی (عج) که زمینه ساز آن و مراحل ظفر آن در داستان تلخ جام شوکران در تعلیم مربوطه آمده است ، دفاع در میدان نبرد بود و نه روی صندلی های نرم و با پشت های بلند ، با سپاه مردم بود نه هنگ دولت ها ، که از فساد فرهنگی ساختند بر علیه مردم جاویدان نگر ، زمینه ای نه برای ظهور " يَمَلَأُ اللَّهُ بِه الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا " ، بلکه برای تشدید و دادن الگو " كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا " بود که طبیعت انسان همین است و مرگبی از خیر و شر ، نیکی و زشتی ، حق و باطل ، مفیدیت و مضرات و... که این از تکلیف حکمرانی است نع با نصیحت و نوعی مدارا و مماشات کردن با رفیق و آقازاده ها و آنهائیکه از میلیارد های تومان ، یک قسمتی خمس وزکات میدهند و عزیز میشوند و... و قضیه این رسم و مشی ها سر دراز دارد که هزاران ، مقاله ، رساله ، نامه ، نقد های تند و لسوزانه ، کتاب های و جراید و... که از شمار بیرون است ، در ابتدا ، نیروی معتقد برای هر یک از این نقادی ها ، مشت به دهان های ناقد میکوبیدند ، حالا آهالی مشت کوب ، خود یک پارچه ناقد شدند از پیر و جوان ، آخوند و غیر آخوند ، از کاسب و بیکار به هزارویک دلیل ، که در شش اسناد توسعه آمده و جمعاً در 900 صفحه و با سایر اسناد پشتیبان از 50 هزار صفحه فراتر بوده و برای ضبط در تاریخ در آرشیو های زیبا ، زینت بخش کتابخانه ملی ، سازمان های دولتی و خصوصی و غیره شده است .

دوره سیزدهم ، 5000 نفر برای ریاست جمهوری شرکت کردند که خود یک مسئله بغرنج است ، بلاخره هفت شمشیر به کمر (یا هفت تفنگ دار) تمام این اسناد را خوانده وبا مردم متعرض ومطالبه گر گفت ومگویی داشته ویک دل ولی زبان های مختلف ، آنچه را شبکه ها و رسانه معاند داخلی وخارجی ، املاء ومنتشر میکنند ، اینها کامل تر وبا مستندات رسمی وقانونی بیان وآشکار میکنند، اسم این دوحماسه ضدین و ذوحدین هگی مرسوم است ولی خودش یک منطق خاص در منطق به شمار میرود ودر پدیدار شناسی اجتماعی ادبیات می یابد وتناقضات(paradoxical) نه فقط در نظر ومفاهیم که یک عده بفهمند ویک عده هم نفهمند ، بلکه اشکارا وروشن که کورها ولال هم می توانند لمس کنند وآثار شوم آن را در سفره وزندگی مردم وشرايط مستولی شده در اوضاع خود ملاحظه کنند بطوریکه بسیاری کالا وخدمات بر ای 5 دهک درآمدی کشور (حدود 40 میلیون نفر یا 12 میلیون خانوار) ، فقط با آه ونداری هم سودا است !! ، این اقدام بطور قانونی و رسمی وبا تبلیغات مجاز از سوی دولت ومجلس وبدلیل عدم توازن در همه بخش ها وقدرت ها وبخصوص قدرت خرید مردم (PPP) از تعادل خارج شده در رسانه های ملی وجراید وهر کوی وبرزن وشبکه های جهانی با صدها وتصویر های وتحلیل منعکس میشود ، این ننگیت است یا دمکراسی ، این همان اقتصاد نفت است که می خواست دمکراسی راه بیاندازد ، یا چپاول گری ، یا نیرنگ های بورس است وخالی کردن جیب مردم ، (تعلیم 19 از این مولف) و..... که مستنداد فراوان است ، تعلیم امام خمینی چه در زمان حیات که انشاء کرده در رسائل وصحایف امام بطور کامل مسطور است ، انجام نشد وحالا سالهاست فراموش شده واز هزار توصیه ایشان ، ده مورد هم انجام نشده است ، به تعالیم مولف مراجعه شود.

حالا اسمش را چی میگذاری مهم نیست ،بگو اسلام ،بگو عدالت ، بگو مردم سالاری و.. ولی عمل نکن ، من اسمش را میگذاریم خروج از نوربسوی ظلمت توسط چپاول گران وغدّاره کشان ، تراست ها ، کارتل ها ، بورژواها ، دلالان و.... که ایران عزیز ومردم روشن ضمیر وصبور آن را رنجورونگران مملکت باستانی خود کرده است ، کلمات نیک وبد جای خودش را عوض کرده است ، دیگر با سخنرانی ،وعده ووعید و... کاری از پیش نمی رود ، نوع برخورد با این پارادوکسیکال ملی ،تدابیر خودش می خواهد که درسرخنان این کاندیدههای مدعی یعنی این هفت شمشیربکمر زده دیده نمی شود البته ، رندان روزگار وامامان رندان ، کلام شناس بوده واز فحوای سخن ، پی به نیت گوینده میبرند ، زمین از ماموران بصیر الهی خالی نیست ، خداوند در حکمت آموزی (ایه 269 سوره بقره) رمز رازهای حکیمانه ای به مامورین خود می آموزد ولحظه به لحظه الهام میدهد ، که بشنوید ولی دانه های گوهر را جمع کنید وانبان خود را از سنگ های بیابانی درظلمات پر نکنید که این سفر نامه ای در ظلمات بسوی نوراست که راه و روش حکما و دانایان سرزمین پارس است(تعلیم از 78 این مولف) ،چرا که باید حکمت حقیقی یا حکمت نوری را باید در مشرق جستجو کرد آنها در مرکز زمین وسرزمین وحی ونمایندگان خدا، اما نه مشرق جغرافیایی، بلکه مشرق بدان معنا که محل تابش نور حقیقت و وجود است. (پازوکی، 1378: 50- 51).

پس ایران از آن جهت که در شرق جغرافیایی اسلام قرار گرفته است، شرقی نیست، بلکه از آن رو که شعبه‌ای از حکمت حقیقی و جاودان خرد در این سرزمین وجود داشته است، شرقی قلمداد می‌شود. بر همین مبنا سهروردی از زرتشت و دیگر حکمای پارسی مانند بوذرجمهر (بزرگمهر) به عنوان حاملان این حکمت نام می‌برد. هانری کربن، پژوهش‌گر اندیشه‌های ایرانی، (که کتاب آفاق روحانی و خدایکتائی ایران اسلامی نوشته) سه ویژگی اساسی را برای نظریه اشراقی برمی‌شمارد که عبارت‌اند از: 1. برقرار کردن پیوند با حکمت الهی ایران باستان؛ 2. تلفیق شناخت نظری و عرفانی در شاهراه «حکمت» که لازمه احیای اندیشه الهی نور است؛ 3. دستیابی به شناختی که فقط شناخت نظری نبوده، بلکه اشراق به شمار می‌رود. (شایگان، 1371: 214)

هانری کربن، رجعت شیخ اشراق به حکمت ایران باستان را با تاریخ تحوّل اندیشه فلسفی ایران در دوران اسلامی متعارض نمی‌داند، بلکه احیای حکمت الهی ایران باستان را در راستای امتداد تاریخی هویت اندیشه سیاسی ایران تفسیر می‌کند. تفسیر هانری کربن ناظر بر این است که اندیشه ایرانی از «حماسه پهلوانی» به «حماسه عرفانی» انتقال یافته است و باید بین حماسه پهلوانی فردوسی و حماسه عرفانی سهروردی پیوست و پیوند تاریخی برقرار ساخت. (طباطبائی، 1368: 161 - 162). بنابراین، آیین اشراق آمیزه‌ای از دو بنیاد اندیشه سیاسی ایران و اسلام، یعنی نظریه نبوت و امامت و باورهای باستانی ایرانیان درباره فرّه ایزدی پادشاهان است. اما آیا آیین اشراق خود به خود به وجود آمده و خاستگاه نظری ندارد؟ پاسخ روشن است، زیرا اگر پیوند و تداوم تاریخی اندیشه‌های ایرانی را در نظر داشته باشیم، بدون شک، باید خاستگاه نظری آیین اشراق را در متون اصلی فلسفه سیاسی، به ویژه در آثار فارابی جست و جو کرد. از سوی دیگر، در ساخت بینش سیاسی سهروردی (تعلیم 87) و نظریه پردازی او در باب مشروعیت حکومت شاهی، آرمانی مانند آفریدون و کیخسرو، آثار نصیحة الملوک غزالی و سیاست‌نامه خواجه نظام الملک تأثیر بسزایی داشته‌اند. (ضیایی، 1378: 108) هستی‌شناسی سهروردی، جهان‌شناسی و هستی‌شناسی شیخ اشراق از دو عنصر ترکیب شده است: جهان درونی و جهانی بیرونی. جهان درونی با قلب شهودی قابل تجزیه و دریافت است و جهان بیرونی با عقل استدلالی ساخته شده و قابل فهم است. از این رو، جهان‌شناسی سهروردی فلسفه‌ای است که از یک سو، با تجربه جهان درونی (شهود) و از سوی دیگر، با ساخت جهان بیرونی (عقل) فهم مرکبی از نظام هستی به دست می‌دهد. حتی در تأملات هستی‌شناسانه سهروردی، «خرد» یونانی و ایرانی و نیز عرفان ایرانی - بین‌النهرینی با هم ترکیب شده است، به طوری که می‌توان گفت که جهان‌شناسی او، از نظر وحدت بخشیدن به دو سنت غرب و شرق حایز اهمیت است. (کاویانی، 1378: 139) و ایرانی و ایران اینست و افتخار به ایران چنین تجلی دارد:

افتخار به ایرانی - اسلامی بودن

افتخار به ایرانی بودن شعری از دیوان محمودیه الشفائیه از محمود صناعی پور

قصه ایران، قصه مردمان سخت کوش
قصه ایران، قصه امثال سلمان پارسی
قصه ایران بُوَد قصه کاوه آهنگران
آن ضحاکان اینک مال مردم خورده اند
رمز وراز بیداد گری دان این چنین
ایران بوده دایم سرزمین دانش گران
کاوشگران هرروزه بیندشهری دگر
از قفقاز تا خراسان بزرگ آوازه دار
ذره ذره درشهر و صحاری دارد نگین
مام ایران ده ها دارد در رحم درد زایمان
تا برانند زین وطن، سلاطین زور و زر
صد هزاران سال زین سرزمین قهرمان
تا فجری آید و زایشی دگر گردد برون
زین فجر هرگز ندیده بودند بوفان کور
سلطه جویان، حمله سخت کردند به ما
آری، انقلاب ما است، همان صراط مستقیم
گفتمان مهر بر دشمن خونخوار مخوان
گفت لشگری آرای از بسیجیان با وفا
ای بسامردم از دولت ها گشتند ملول

میرند یک عمر بار مسئولیت ها بدوش
تا مشق گیرند از سرور صاحب فروش
تا داد خود گیرند، از ضحاکان مار دوش
بایدش نابود گردد این فرقه ایران فروش
اذان بی هنگام مردم باید باشد گوشوار گوش
به گیتی شدند ز حکمت، گوهر فروش
از لاهیجان تا تبریز زایشگران پر فروش
از کوه دماوند و تفتان و سهند دارد فروش
از این تمدن هر دم زاید، صدها نقوش
زایشی در هر عصر از زنان پر فروش
تا فرو ریزند در وطن هر چه میهن فروش
کی میهن تهی بوده از مردمان پر فروش
انفجار نور، کان غافلان را برده ز هوش
لیک بیدار گشتند در جهان مظلومان خموش
ایران در دفاع، لبیک گویان شد، لاله پوش
چون خمینی داشت، تبرابر اهیمیان بدوش
دشمن اسلام از ما به تن دارد صدها خودش
از خیر اندیشان، صلابت مردان یک جیوش
آقازاده دیدند و شنیدند سخن های فرهت فروش

آنانکه موش بودند پیش مردان قهرمان
از سفره رنگین مردم چنان شد دریغ
ای تقا بر سلاطین زر و دلار و احتکار
این تمدن ، این صلابت ، این سرزمین
آقازاده ها کیف کنند با مرکب های شیک
مال ملت را نگرچنین به یغما رفته است
درد ما یک نیست که یکی درمانش کند
با قانون و مشی این دولتها مقدر نیست
این پاک سازی لازم ، تا سریش دشمنان
روزی این مشی گیرد تمام عرض و طول
گفتنی ها باید گفتن در اقتضای مصلحت
من افتخار دارم به اندیش مردان وطن
محمود مفتخر باشد به ایرانی-اسلامی خود

محمود صناعی پور 20/9/1385

مردم گربه سانان را بدیدند در چنگال موش
مرد خانه از سطل آشغال گیرد باری بدوش
ای بدا بر سلاطین معرفت ، هستند خموش
که جای جای آن زر است و ارزش های خویش
فقیران در گرداب ذلت باشند با حال پریش
کاخ گردیده ، یا برج ، یا منابع خوردند ز پریش
لشگر شیاطین حصر کردند دزدیهای خویش
آنچه نهادینه شده در قالب دولت گردیده سریش
گنده گردد از کلونی های تجری در حال پریش
طوفانی سخت که نتوان کرد حل با تدبیر خویش
تو یا پند گیری تا ماماشات باشد همچون سریش
که مرتب نقد گویند و ندارند خوفی از جان خویش
زین سبب میکشد بار تکلیف و مسئولیت بدوش

مردم ایران خمینی دلیر را با چنین روحیه ای پسند کردند که هیچ چپاول گری حق نطق زدن نداشت ،
چپاول گران نوکر مسئولین نظام و دست بسته اوامر ملت بودند ، خمینی فرمان غضب الهی میگفت
و فرمان بران ، اقدام در میدان عمل ، قضیه برگشت به شعر ایرج میرزا نگاه کنید

شعر زیبا از ایرج میرزا

جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۹۶ - ۰۹:۴۱

هر وعده که دادند به ما باد هوا بود
هر نکته که گفتند غلط بود و ریا بود

چوپانی این گله به گرگان بسپردند
این شیوه و این قاعده ها رسم کجا بود ؟

رندان به چپاول سر این سفره نشستند
اینها همه از غفلت و بیحالی ما بود!

خوردند و شکستند و دریدند و تکاندند
هر چیز در این خانه بی برگ و نوا بود.

گفتند چننیم و چننیم دریغا...
اینها همه لالایی خواباندن ما بود!

ایکاش در دیزی ما باز نمی ماند
یا کاش که در گربه کمی شرم و حیا بود!!!!!!

مولانا « مثنوی معنوی » دفتر ششم میگوید:

گفت درزی ای طواشی بر گذر

وای بر تو گر کنم لاغی دگر (یعنی بیضه اسلام لاغر شد چون به اسلام ناب محمدی تبدیل نشد-مولف)

پس قبایت تنگ آید باز پس

این کند با خویشتن خود هیچ کس

خنده چه رمزی ار دانستی

تو به جای خنده خون بگرستی

انشالله

اسلام و ایران خود آمیزه ای از دانش و معرفت ، عقل استدلالی ، منبع نورانی ، قوت های کشف و شهودی ،
وسایر تاملات است که کمتر در بلاد دیگر گرد می آید ، لذا مردم ایران عوام الناس نیستند که در ادبیات
دینی قدیم روح داشت ، داستان ای اصطلاح را ذیلاً خوانید: (**ترم مصطلح آخوندی**)

[مفهوم و جایگاه «عوام» در ادبیات دینی ما](#)

اصطلاح عوام در ۲ قرن اخیر به وفور در ادبیات رایج دینی و عمومی ما به کار می‌رود. پرسش ما این است: جایگاه و کاربرد این مفهوم پیش از آن و در دوره اخیر چگونه بوده است؟ این مقاله که تقدیم به استاد و **دوست ارجمند جناب آقای دکتر مصطفی محقق داماد نوشته شده** و در ارجنامه ایشان انتشار یافته، مروری است بر کاربرد مفهوم عوام در متون اسلامی، از قدیم‌الایام تاکنون. طبیعی است که این بحث نیاز به تتبع بیشتری دارد.

مقدمه

دقیقاً نمی‌دانیم عوام کالانعام از چه زمانی در فرهنگ ما رواج یافته است، اما می‌دانیم که این تعبیر یا همان توده مردم یا ناس و مفاهیمی جز اینها، نقش مهمی در منظومه معرفتی جامعه ما دارند. از کاربردهای لغوی آن که صرفاً به معنای عامه مردم (گاهی در مقابل مفهوم امام و گاهی به معنای مطلق مردم) است که بگذریم، در مواردی این کاربرد همراه با نوعی کنایه از ضمیمه شدن ناآگاهی و جهل و تبعات این جهالت با آن است. در منابع ما گاه عوام به معنای عامه است که در اصطلاح اهل سنت مقصود و در مقابل خاصه است. برای مثال این مورد: «و هو نظیر ما أجمعت علیه الشيعة و خالفت فيه العوام من وجوب...» (رسائل المرتضی، ج 2 ص 62). گاهی عوام در مقابل امام بکار می‌رود. برای مثال این مورد: «و لا بدّ من إذن الامام، و لا ینعقد بنصب العوام له» (کشف الرموز فی شرح مختصر النافع: ج 2 ص 494). گاهی هم سلطان و عوام مقابل هم بکار می‌رود (تذکرة الفقهاء ج 9، ص 40). گاهی هم عوام به معنای مطلق مردم عادی است «وضعت الزکاة لمحاویج العوام» (تذکرة الفقهاء: ج 5 ص 435). همین علامه، جای دیگری، عوام را به معنای طبقه متوسط جامعه بکار برده است: «اوساط الناس والعوام» (تذکره چاپ قدیم: ص 572). اینجا مقصود افرادی است که از نظر مالی حد وسط هستند. مقابل آنها تعبیر تجار است؛ برای نمونه نگاه کنید به (المبسوط شیخ طوسی، ج 5، ص 171).

تعبیر «عوام الناس» بسیار قدیمی است و در متون عربی - ادبی قرن سوم هجری به وفور دیده می‌شود، ابن قتیبه این تعبیر را در الانواء فی مواسم العرب (ص 100) و عیون الاخبار (ج 1، ص 48، 83) بکار برده است. در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده است: «و السوقة عوام الناس اسم یقع علی الواحد و الجماعة یقال رجل سوقة و رجال سوقة و هو مشتق من السیاقة و لیست السوقة جماعة السوقیّ كما یتوهم کثیر من الناس» (ص 120). (اما تعبیر عوام کالانعام قدری متاخر و تعبیری است که گویا در متون فارسی بکار رفته است. تعبیر «عوام کالانعام» در تاریخ رویان اولیاءالله آملی که سال 764 پایان یافته، دیده می‌شود. **وی در آنجا با اشاره به سیاست امویان در رسمی کردن لعن بر امام علی (ع) نوشته است: «و جمله جهان عوام کالانعام متقلد این بدعت گذشته مگر در خوارزم که تحمل اهانت و اذلال بسیار کرده اند و این**

عار بر خود نگرفته» (تاریخ رویان، ص 51). این که پیش از این هم بوده یا نه خبر نداریم، اما بعد از آن رواج یافته و در ظفرنامه هم آمده است: «در آن اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را علی کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود، در اندرون شهر، دهلی زد و حشری از اشرار عوام کالانعام بل هم اضل جمع شدند و دست بی باکی برآوردند...» (ج 1 ص 587). بعدها در متون دوره صفوی، در ایران و ماوراءالنهر و هند مکرر این تعبیر بکار رفت. در متنی از ماوراءالنهر قرن دهم این شعر آمده است: «زمانه هیچ تعدی نکرد با خاصان / بتر ز صحبت مشت عوام کالانعام» (بدایع الوقایع، ج 2 ص 154). **مراجعه به به تعالیم سطح وحوادث تلخ لوطیان و اوباش گران در اصفهان به رهبری یک آخوند تبهکار-مؤلف**

هر چه هست، اصل آن در ادب عربی با همان شکل عوام الناس بوده و چنان که ابوحیان توحید بکار برده، اصطلاح عوام الناس در مقابل اصحاب المعرفة قرار داشته است: «عوام الناس یظنون أنّ الله جلّ جلاله فی الھیاکل فقط، و یرون أنه یجب أن ینتھیا الإنسان و یحسن سیرته فی الھیاکل فقط، و أما أصحاب المعرفة فلعلمهم بأنّ الله تعالی فی کلّ موضع ینبغی لهم أن تكون سیرتهم فی کل موضع کسیرة عوام الناس فی الھیاکل». (البصائر و الذخائر، ج 4، ص 81) (در دوره صفوی هم «عوام الناس» در مقابل «اهل دانش» قرار دارد و بدین ترتیب استمرار این اصطلاح را نشان می دهد. (روضه الانوار سبزواری، ص 492). همو در جای دیگر عوام الناس را با تعبیر افراد ضعیف العقول یاد کرده است.، ص 599) کاربرد عوام برای توده های مردم که سرپرستی آنها را سران سیاسی و دینی جامعه بر عهده دارند نوعی کاربرد اعمی است که ممکن است صرفاً به معنای توده های مردم باشد که مشغول کار و زندگی خود هستند، اما در دین و آیین و مرام سیاسی، تابعیت حکومت را دارند. اما گاه عوام، برای همان توده، اما از زاویه جهل و نادانی بکار می رود. به هر روی، پرسش این است که این که عوام دقیقاً چه کسانی هستند؟ بخشی از جامعه یا اکثریت آن؟ این تعبیر برابر علما است یا خواص؟ با چه ملاحظه ای؟ شأن معرفتی این گروه در جامعه چیست و چه جایگاهی دارند؟ آیا آنان حقیقت را متفاوت از علما درک می کنند؟ اصلاً آیا آنان قادر به درک حقیقت هستند؟ یک پرسش دیگر این است که آیا تفاوتی برای عوام در نظام معرفتی جدید غربی با آنچه در قدیم وجود داشته، وجود دارد یا نه؟ مثلاً آیا می توان حق رأی قائل شدن برای مردم را به معنای تغییر جایگاه معرفتی آنها دانست؟ جایگاه مردم یا همان عوام گذشته، در نظام معرفتی ما شرقی ها چگونه است؟

(این قضیه و مراتب نظری و عملیاتی آن را که شخصاً در عصر خودمان ملاحظه کردم و غرور و نخوت آخوندی در جایگاهی که بدست می آورد و در بین سخنان خود وبا کنایه و ایهام منعکس میکند ، بمن علامه که میرسد ویا فیلسوفی را می بیند ، وی را فاضل و خودش را عالم قلمداد میکند و بارها به کسانی که یک قضیه آسان نظیر بهره وری نمی دانستند ، گفتم :مافاضل هستیم ، چون عالم هستیم وفضل زیر

مجموعه علوم و فنون است ، توی آخوند فقط یک ناصح کهنه هستی که خود را عالم میدانی ، این وضع مملکت است و این بی فضلی شما - مولف)

اجازه بدهید مسئله را جور دیگری مطرح کنم ، همانطور که امام راحل گفت " ملا شدن چه آسان ، آدم شدن چه مشکل، و در مورد بدفهمی آخوند های وبخصوص در امر حکمرانی و مدیریت ، سخنان بکروتفکر مدبرانه ای داشته که در تعالیم آورده ام ، امروز حرف امام به کرسی نشسته که بسیاری از فقه ها و دانشمندان اسلامی به موقر هستند و یکی از علل همکاری نکردن برخی از علمای دینی ، بهمین خاطر است که خاطرات مفصلی از موضوع دارم - مولف)

وقتی که به دعوت امام خمینی جمهور مردم ایران لبیک گفتند و جمهور دانشجویان ، استادان ، مهندسان ، معلمان ، طلبه های جوان و.... و قاطبه مردم که بقول امام راحل "در راس امور هستند" ، مردم عوام نبودند و این اصطلاح بکار نرفت ، همینکه صندلی ها تقسیم شد، مسئولین ساخته شده و چپاول گران بعدی که لیست شده اند و با تکیه به نوع ادبیات " چوپانی ورمه " حالتی بخود گرفتند که دیگران هیچ و هرچه است سنیچ است (سن ایچ و دیگر هیچ) یعنی این نوشابه بخور و بقیه را رها کن ، هیچ است ، این ادبیات از میراثی بدست آمده که در زمان قار جاریه وجه تمایز و ایرستیز بوده است ،

و سوالمان این است که اشخاصی چنین تصویری دارند از عوام چه تصویری در اذهان بوده است. در واقع، در این نوشته ما کاری به بعد از دوره مشروطه نداریم، تنها به اجمال می توانیم بگوییم که در قرن اخیر جایگاه معرفتی عوام عوض شده و چه بسا جایشان را بهم داده اند آنان به عنوان «مردم» جایگاه بهتری یافتند، کسانی که قدرت تشخیص بیشتری دارند و سیاستمداران تهی از مغز در نزد آنان عوام جلوه میکنند ، آنانکه از زیر ساخت های اساسی کشور چیزی در مغز و این سرور ذی حیات ندارند، از ایجاد یک لکوموتیو پیش ران برای کشور که بتواند توازن و تعادل اقتصادی و ثروت آفرینی را در لجستیک عدالت توزیعی نصیب مردم کند عاجز هستند آ از یک آخوند مدعی که خیال میداند سوال کردم ، بهره وری چند شاخص دارد و رتبه ما در بین کشورها چقدر است و معنی رشد اقتصادی چیست ، بمن فقط نگاه کرد ، پس عوام در حکمرانی و مدیریت کشور، آن بزرگ ماهر در مزرعه نیست که از مزرعه و باغ خودش میوه های هر فصل را به بازار روانه میکند و اگر این رشد کشاورزی نباشد ، مادر سایر بخش های تولیدی کشور منفی هستیم ، یعنی یک کشور زحمت کش در تکالیفی که بعهده گرفته ، دانا و یک اندرز گو که صندلی را تصاحب کرده است عوام است .

این سینا، نادانی عوام را از درک عقلیات، تئوریک کرده است. او در باره جدل گفته است که مقدمات جدل، هرچه جزئی تر باشد، به قبول نزدیک تر است. دلیل آن این است که نزد عوام، فهم محسوسات بسیار شدید و ایجاد مشاکله میان جزئیات و محسوسات بسیار شدیدتر از مشاکله میان کلیات و محسوسات

است؛ همین امر سبب شده است تا طبع مردم عامی نسبت به جزئیات کامل تر باشد. زمانی که وضع چنین باشد که درک امور جزئی برای آنان راحت تر از امور کلی باشد، تصدیق نسبت به آنها هم آسان تر خواهد بود. طبعاً وقتی یک گزاره، کلی محض باشد، می شود عقلی محض، و چنین تصویری برای عوام بسیار دشوار خواهد بود، طبعاً تصدیق آن هم برای آنها دشوار خواهد بود (شرح عیون الحکمه، ج 1، ص 235). بدین ترتیب، از نظر ابن سینا، فرق عوام با علما در درک و عدم درک از کلیات است. وی در جای دیگری هم ضمن تأکید بر این که قیاسات جدلی، دقیق هستند می گوید که «لاتصل الیها افهام العوام». سپس بر این نکته تأکید می ورزد که اصولاً برهان یا همان حکمت مخصوص خواص است: «بفید الیقین للخواص»؛ اما خطابه و اندرز متعلق به عوام است آن هم نه یقین آور، که صرفاً برای اقناع است (شرح عیون الحکمه، ج 2، ص 252). ابن سینا در باره لذات عقلی نیز معتقد است که عوام آن را درک نکرده و در عوض لذات حسی را بسیار درک می کنند (شرح الاشارات و التنبیها، ج 3، ص 335). بدین ترتیب جایگاه معرفتی عوام به عنوان کسانی که تنها امور جزئی و حسی را درک می کنند، معین و تعریف می شود. چند مسأله در ارتباط با عوام در متون کهن هست که باید به آنها پرداخت:

از نظر ما فرق عوام با دانا بشرح زیر است:

1. کسی که دانش لازم برای حکمرانی و مدیریت موثر در ادای حقوق مردم را دانا و آنکه فاقد این اثربخشی است عوام است
2. کسی که از بنیانگذار کبیر انقلاب می شنود که اسلام ما باید تبدیل به حکمرانی اسلامی ناب محمدی و در جهت اطاعت از چنین فقیه ای آگاه ، دوترابات مطالعه میکند و حذاق یک کتاب در این زمینه واحکام ومصالحتی و اثر گذار برای قانون گذاری تدوین و نشر میدهد ، دانا و آنکه نقش تحریف و کج روی و تضاد و.. را در این تکلیف حکمرانی و مدیریتی ، ایفاء میکند ، عوام است
3. عالم عوام زده ، ضررش چند صد برابر از شخص عامی بیشتر است ، اقتصاد دانی که یک کلمه از اقتصادی بلد نیست در حکومت ما عوام است و کسی که در اقتصاد اسلامی مجتهد است ، کاری به عمامه و کلاه و لباس وزن و مرد نداریم ، دانا است ، این ها دلیل کاندیداتوری رئیس جمهوری است
4. ما کاری به آخوند و غیر آخوند نداریم و عوام و غیر عوام با لباس سنجش نمی کنیم ، خبره باید خبره باید میان رشته ای باشد ، هم آخوندش خوبست و هم مکلاش خوبست ، کسی خبره نیست و خودش خبره معرفی میکند ، عوام است
5. مملکت با بهره وری توسعه یافته و رشد کرده و حتی از دور ریز ها ثروت تولید میکند اگر مدیریتی به حساب و اندازه گیری و شاخص های آشنا نیست عوام است بدرد مدیریت نمی خورد ،

6. رئیس جمهوری که دارای دانائی در انواع واقسام بینش هاوبصیرت های ربطی ، مناطی ، رویکردی ، تخصصی و....در حدود سه هزار بصائر مدیریتی (تعلیم 83) نیست برای رئیس جمهوری عوام است وسوالات از کاندیدها باید اینگونه باشد که علم ودانش وفناوری یک رئیس جمهور آشکار شود ، نه صدا وسیما بلد است ونه نظام حکمرانی ، یک سری مطالعات که ده درصد مندرجات شش سند توسعه کشوررا در جدل های توهین آمیز برای مردم دانا بیان میکند ، توآگر رئیس جمهور شوی ، بهتر از گذشتگان عمل نمی کنی

7. صدها زیر ساخت کشور از آمایش (تعلیم 14 و33)، سیستم های رگولاتروی چند وجهی وجامع(تعلیم 16) ، بانک داری بدون برون ربا مانده (تعلیم 13 در سه بخش) ، انتقال نقدینگی از دهک های بادرامد نجومی به دهک های فقیر مانده و.....که در جزئیات از شمار خارج است ، این هفت شمشیر به کمر بسته ، بیکدیگر می گویند بی سواد یعنی برای ریاست جمهوری عوام ، اینهم راه و رسم جدل هوشمندانه برای رهائی کشور از مصائب گرفتار شده که خوراک های لذیذ ورنگین و رسمی وبدون تردید برای شبکه های معاند خارجی ، این عوامیت نیست!!

نقادی مجلسی اول از دیدگاه متکلمان شیعه

آنچه گذشت دیدگاه سختگیرانه ای بود که از دید یک عقل گرا می توانست یک نقطه قوت باشد، اما از سوی اخباری های شیعه هم مورد انتقاد قرار گرفت. در واقع، نخبگان، همیشه در این امور سخت گیر هستند و تصور می کنند نظام تصمیم گیری توده های مردم هم باید مثل آنان باشد. سختگیری معتزله البته ریشه در باورهای نخستین آنها هم در باب شناخت دین داشت، اما به طور کلی وجه نخبه گرایی از یک زاویه، حالت سخت گیرانه دارد. نگاه اخباری هم به عکس، و از یک زاویه، نگاهی سهل گیرانه است، نگاهی که غالبا هم مخاطبانش عوام هستند و باید هوای آنها را داشته باشد. مجلسی اول (م 1070) در پاسخ به این سخت گیری نوشت: انتظاری که از یک عالم برای درک یک مفهوم و بیان آن وجود دارد، غیر از انتظاری است که برای عوام هست. چون نمی توان از یک عامی انتظار داشت که معنای مجرد را بفهمد، او نمی تواند و این خواسته برای او تکلیف بما لایطاق است. عوام اغلب فکر می کند که خداوند «مقدار و جهت» دارد. حتی برخی از خواص هم نمی توانند جز این فکر کنند، چون توانایی درک آن را ندارد. نهایت این که می توانند جازم و قاطع باشند که خداوند مجردی است که مکان و زمان ندارد. در حالی که قوه واهمه آنها باز خدایی را تصور می کند که جز این است. برای همین است که تأکید شده است که «علیکم بدین العجائز أو الأعرابی». پیغمبر (ص) و امامان (ع) هم از کفار مسلمان شده به همین بسنده می کردند که شهادتین را بگویند، اما هیچ گاه آنها را تکلیف به شناخت دقایق افکار حکما در اثبات خدا نمی کردند. البته از علما انتظار بیشتری هست و لذا امیر المؤمنین (ع) تأکید دارد که آنچه از خدا، حتی در

دقیق ترین معانی در ذهن دارید، باز مخلوق شما و مردود به شماست و خداوند منزله از آن است. رسول اکرم فرمود: اگر ابوذر غفاری، دانش سلمان را داشت، کافر میشد، حالا شما ببینید که همین حوزه سنتی، علامه طباطبائی را کافر قلمداد کردند، ملا صدرا کافر گفتند، ابوعلی را کافر گفتند، سهروردی را به قتل رساندند، و... در اینجا مرحوم مجلسی اول گوید که من به یکی از عوام گفتم: مذهب علما چنین بوده است [یعنی همان موضع سختگیرانه]، اما جرأت نکردم بگویم که من هم همین باور را دارم. آن وقت این عامی به من گفت: اگر این [وضع ما] کفر باشد، ما همه کافر ملی [یا کافر دولتی و یا کافر نظام جمهوری اسلامی] هستیم نه فطری، زیرا پدران من هم چنین بودند. آنگاه مجلسی اول، از این طاوس نقل می کند که گفت: میان سید مرتضی و استادش در بیش از صد تا دویست مساله از مسائل اصول دین اختلاف نظر بود. اگر آدمی اخبار و احادیث مربوط به توحید را در کافی بنگرد، **می بیند که بسیاری از محدثان عادل و ثقه از امام می پرسند که خداوند جسم است یا نه!!!!** در هیچ مورد دیده نشده است که امام به آنها بگوید که تو کافر و نجس و مرتد شدی، چون تردید کردی، و تردید کننده کافر است. بلکه برای آنها حق را روشن کرده و به آنها نمی گفتند که باید عباداتی را که زمان داشتن عقاید فاسده داشته اند اعاده کنند (روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج، ص: 265 - 266). همه این مطالب در نقد مطالبی است که طی سه چهار قرن بلکه بیشتر بر تفکر متکلمان شیعه و سخت گیری نسبت به عوام وجود داشت و آنان را به خاطر نداشتن استدلال درست در باره عقایدشان، مقصر دانسته و عباداتشان را ناصحیح می شمردند.

مجلسی اول، یک مورد دیگر را هم اضافه می کند و آن این که اصولاً کلمه عوام نسبی است. او تأکید دارد که عوام بودن و عالم بودن هم مراتب دارد، چون مراتب علوم مختلف است و هر کسی اهلیت معرفت هر مسأله ای را ندارد. اگر دقایق حاشیه جلالیه [دوانی] هزار بار بر یک عامی القا شود، او نمی فهمد. **همینطور که من بلاخره به آن آخوند نتوانستم بهره وری را بفهمانم و آخر الامر گفت، همین قدر که گفتی، من با هاش، ده تا منبر اداره میکنم - مولف** این در حالی است که خود دوانی در برخی از علوم الهی، و آنچه از اهل بیت رسیده، مثل عوام است، چنان که خود اعتراف کرده است. بنابراین این ممکن است که میان اصحاب ائمه هم در ادارک علوم اختلاف سطح باشد. به همین دلیل آن است که مثلاً کسی چون فضل بن شاذان، برخی از اخبار ائمه را به خاطر عدم درک آنها رد می کند (روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج، ص: 224). مجلسی اول که حدیث گرا و طرفدار روش اخباری و طبعاً و تا حدودی دین ساده و عوامانه است، در جای دیگری باز علیه فلسفه موضع گرفته آن را امری مضر برای اکثر مردم و غیر قابل فهم برای عوام می داند. وی می نویسد: «هر چند فی الجمله ضرور است از دلایل عقلی که خداوندی هست تا آن که سایر صفات ثبوتی و سلبی را از نبی و امام توان اخذ نمودن با آن که دلایل عقلی را نیز از ایشان اخذ نمودن بهتر است اگر واجب نباشد چون نسبت به اشخاص اختلاف عظیم دارد و ایشان حکماء الهیاند هر کسی را به دلیلی هدایت ننموده‌اند، و شکی نیست در آن که عوام را تکلیف نمودن به

براهین حکماء یونان مثل برهان سلم و تضایف تکلیف ما لا یطاق است و از جهت اکثر عالمیان مضرّ است. لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید استدلال بسیار بر وجود خود و وحدت خود فرموده است به نحوی که نفوس عالمیان به آن مطمئن مشود و ازدیاد ایمان را به اعمال صالحه مقرر فرموده است به مرتبه که وجود واجب تعالی شأنه اظهر من الشمس مشود (لوامع صاحبقرانی، ج 8، ص: 680). وی در جای دیگری هم نوشته است: «همه کس به حقیقت عرش نمیتواند رسید چنانکه سابقاً مذکور شد که عرش را بر معانی بسیار اطلاق میکنند و در هر جائی معنی خاصی دارد و بعضی از آن معانی را فضلا نمیتوانند فهمید عوام عرب چگونه تصوّر آن توانند کرد؟» (لوامع صاحبقرانی، ج 8، ص: 715).

لذا از این صغری و کبری می توان فهمید ، آنکه علم حکمرانی نظیر ره نگاشت ، دکترین ، راهبرد ، احکام حکمرانی از رسائل امام وسایر (در تعالیم سطح اول ودوم 12 جلد از مولف) ، فلسفه سیاسی ملی و بین المللی ، داخله و خارجی و.... نمی داند و در کار حکمرانی که میخواهد به رهبری وشعاع نفوذ رهبری (تعلیم 21) مشورت داده وگزارشات وتحلیل های فنی وبامناط تخصصی ارائه دهد، قادر نیست و از مطالب دیگری که مقصود وی است ، ذهن حوزه رهبری ودولت را پر میکند ، اقتصادی به کیان سلطنتی حکومت القاء میکند که من در نامه مفصلی به یکی از ورزا فرستادم ، پیام دادم منظورتان نمی فهمم ، بیایید با هم صحبت کنیم ، رفتم ودر مذاکره با وی ثابت کردم که دولت روحانی چریکی عمل میکند ودر عمل ثابت شد ، بحث دولت چریکی والقائی ودولت متقارن ومتوازن ، یک سوال اساسی که من می توانم سوال را طرح کنم وسوال کننده از کاندیدها سوال کند وبعد کی سواد دارد وکی عوام آست در تعلیم من پر است از این رمز و راز ها ، که بعد می فهمی که آنچه یک ملت می فهمد فهم شخصی یک فرد نیست ، یک جمهور است ، یک علم النفس است ، یک فطرت فراگیر است ، یک احساس صادق یم امت است و.... و خداوند متعال در این مورد ماموران خودرا تعیین میکند یا کرونا است ، یا تحریم است ، یا

بدین ترتیب باید گفت، وقتی در قرن یازدهم هجری، اخباری گری غلبه کرد، یک وجه آن بود تا از باورهای توده های مردم دفاع کند، آن هم در مقابل خیل فیلسوفان، متکلمان و اصولیان که معتقد بودند عوام به خاطر این که اصول را از روی استدلال نمی شناسند، دینشان نادرست و ویران است. سید نعمت الله جزائری (م 1112) از جمله آن افراد است. او از «عقل مطبوع» سخن می گوید، عقلی که جبلی افراد است، و کسانی که فطرت سالمی دارند از آن برخوردارند. اینان نیز به تکلفات و سختگیری های موجود در کلمات متکلمین قائل نیستند. وی می گوید پیامبر (ص) هیچ گاه از مردم نخواست به اتفاق عقلاء رجوع کنند، بلکه فقط ثقلین را مطرح کرد و این که اگر کسی به آنها تمسک کند، رستگار می شود [**امام همین کار را کرد ومردم رادر راس امور قرارداداد**]. تازه این متکلمان، اصل و اساس مطالبیشان را از فرمایشات اهل بیت به خصوص امام علی (ع) گرفته اند. در فرمایشات امام، علوم الهی و معارف ربانی است که

علوم اولین و آخرین بسیار از آن پایین تر است. آدم رشد یافته بصیر، به محکّمات قرآن و سنت بسنده کرده و با عقل جزوی خود در آنها تصرف نمی کند. این آدم بینای رشد یافته وقتی همان عقایدی را که در ابتدای خلقتش به او تلقین شده حفظ کند یکسره معانی تازه ای بر او مکشوف شده و بالاتر و بالاتر می رود تا آن که به حد «اعتقاد» می رسد. البته این اعتقاد ضعیفی است که باید آن را تقویت کرد تا استوار شده و تزلزل پیدا نکند. این کار با علم جدل و کلام درست نمی شود. (**که من درتعلیم خود نقدی سخت بر این بازی گری ها داریم -مؤلف**) این علم، بیش از آن که اصلاح کند، افساد می کند. آنچه به چشم می آید این است که «و من المشاهدات ان عقائد العوام أرسی و أرسخ من عقائد المتکلمین»؛ عقاید عوام بسیار استوارتر از عقاید متکلمان است (التحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة، ص 36) ، آفرین ب مردمان که چپاول گران عوامش میدانند و خداوند متعال ماموران خود را از همین عوام پابرهنه انتخاب میکند!!

شعری از ماموریت خدای رحمان :

از مؤلف : محمود صانعی پور

این است ،نقش ماموران از سوی خدا

صدهزاران ، صد هزاران ، صد هزار

دیده اند مردم از این زمین ، در روزگار

مردم رنجه دارند زینجا ، روز و شب

خارج از این تقدیر ، نیست هیچ اختیار

خاصان که مامور بودند بر خلق خدا

این ذره افکند، زورگویان استر سوار

ذره مثقال که بر سردارد ، تاجی بلند (ملکه کرونا)

با قشونی گرد خلاق ، باشد حلقه وار

کثرتی در حبس و خود آزاده است

اینست هیبت مامورو، قهر شهریار

نه زمهریر شناسد، نه چله از تموز

محبوس کرده جملگی ، در ایام بهار
گفتند تموز آید و ما از گرمای تیرگان
رها گردیم زین غم و اسباب کارزار
لیک وی تسلیم کرده ، هر جا که هست
از غنی، از فقیر، از گلرویان گل عذار
نه از قاضی ترسد، نی از کاخ نشین

این نقش ماموریت ، نباشد رشوه خوار

معیار دارد درسنجش آزمون های خود
گر خوابندمستان روز، او است هوشیار
آنها که نترسیدند از قاضی روی زمین
حاليا ترسند از او، هم زو، در دیدارها
حال ببین پوچی، آن زورگویان دهر
اینک در کمند این ذره مثقال، بیقرار
کاش زین ماموریت ها گیرند عبرتی
دنیا مکتب انسان است ، عبرت بیشمار
آنکه عبرت گیرد از این درسهای عبر
کی هراسان شود، از این تقدیرها
آنکه بیرون شد از حلقه دنیا پرست
ناجی حق نگهدارو ، وی را یار غار
این چرخه ایام چه رقاصی ها نکرد

صد هزاران یکشنبه گشتند، بر کنار
عبرتی زین فرو ریختن تازه نیست
آمدند و رفتند از کاخ، صدها شهریار
گر کرده ای اشکی پاک از چشم یتیم
مطمئن باشد امروز، نباشی اشکبار
آنکه برای رزق خود، رنجی نبرد
کی میوه توان چیند، از شاخ چنار
صدای بلبل مست بلند در ایام ربیع
در زمستان زمهریر، صامت توی غار
شرح خود پرستان، شرح بلبل است
یکروز مستی، روزی هراسان توی غار
به پول و مقام و مسند، اینقدر غره مشو
چرخه ایام گرد تو میچرخد، دیوانه وار
قبل آنک ویروس کسی، گورستانی کند
توشه برداریم برای ملاقات پروردگار
عجب باشد، ویروسی گنشد ما را به قهر
کسی جرئت نی کند، تشیع گر، ما، در قرار
باید زین برکه تن، جیحون سازی به مهر
تا ببینند سیل خروشان مردم، گرد یار
محمود گر نیک باشی، هرگز غم مخور

گرد توجع میگردند دوستان، حلقه وار

مورخ 30 تیرماه 1399: محمود صناعی پور

از رجوع جاهل به عالم تا تقلید مردم «عوام» از مجتهدین

از زمانی که جریان عقلی در اصول عقاید و سپس فقه و اجتهاد غلبه کرد، دو مسأله عمده پیش آمد. نخست این که دین عوام، به دلیل این که در اصول توانایی استدلال و ارائه ادله متکلمانانه ندارند باطل است، و این سخن معتزله و شیعیان متأثر از روشهای آنها بود. دیگر در فقه، به دلیل آن که عوام کاملاً در دایره تقلید قرار نمی گیرند، و به دلیل آن که عبادات شرعی، تنها با رأی مجتهد فقیه قابل پیروی است، اعمال عوام مشکل پیدا می کند. در واقع، بحث رجوع جاهل به عالم، که یک رویه عقلایی بود، به تدریج در یک نظام ماشینی به نام اجتهاد و تقلید قرار گرفت و مبانی آن استوار شد. تبدیل رابطه جاهل به عالم، به رابطه مجتهد و مقلد، بیشتر در مکتب حله به سرانجام رسید، هر چند بخش اول یعنی بحث از اصول دین و عقاید، پیش از آن شکل گرفته، در مکتب عراق و حلب وجود داشت و سپس به مکتب حله هم رسید. جمع اینها در مکتب شهیدین آمد. بعدها در دوره صفوی، چنان که گذشت، اخباری ها به جنگ اجتهاد و تقلید رفتند و سعی کردند از عوام به دلیل داشتن باورهای دینی فطری از یک طرف و عمل به کلیات احکام شرعی از طرف دیگر دفاع کنند. این امر جاذبه خاص خود را داشت. اشاره کردیم که در این بخش، به فقه توجه داریم. در عقاید، اصرار متکلمان حلبی و عراقی این بود که چون عوام درست و مستدل عقاید خود را توجیه نمی کنند، بر باطل هستند. همین مسأله در فقه بویژه عبادات جلوه اش در این بود که عبادات این افراد قبول نیست. (در مورد تقلید ملاصدرا در شاه عباس مخالفت کرد و به کهک قم تبعید شد. مولف)

اصطلاح امروز جهان بحث فقری در امور است میردال میگوید "کشوری که فقیر است برای اینست که فقیر است" و منظور وی منابع سرشار کشور ویا عرض و طول سرزمینی نیست ، بلکه آن فقری است که قادر نیست ، از بهره وری و توسعه دانش و فناوری و صدها اقدام زیر ساختی دیگر تولید ثروت برای مردم کند ، سوال کننده باید از کاندیدها سوال کند ، چرا مردم فقیر هستند در حالیکه مملکت سرشار منابع بالقوه است ، سه دقیقه وقت میدهد به کاندید ا ، تاوی سلام و صلوات و تعارفات کند ، وقت تمام است ، من نمیدانم ، این ابتکار فقر آفرینی ، چقدر استادانه طراحی و فوراً معمول میشود ، یک مسئله اصلی که فقر همه جانبه است و مادر بدبختی ها و زایشگر فساد ها و فحشا ءو...، اصلا در فلسفه وجودی آن بحثی نمی شود و همه مشکل رفع فقر رد پول پخش کردن با اعداد نجومی مطرح میکنند که میدانند ، خود تورم زا است ، خوب برای رای جمع کردن است نه فقر زدائی ، امام گفت : این جنگ و شمشیر با شیطان را که او را رسوای خاص و عام میکند نه کنار و صلح با این افعی ، در همین کاندیدها ، کسی نامه نوشت به امام که مادیر قادر به جنگیدن نیستیم ، شما قطع نامه پذیرید ، امام گفت : "جام زهر بیاورید

بنوشم"، بحث من، رفع فقر که با کاهش نقدینگی وریز وپاش های پول پرواز کردن و انتقال این نقدینگی هنگفت، که بزرگترین عامل بحران اقتصادی دولت از اسکناس بدون پشتوانه بوده و از سال 1357 تا کنون 70 هزار برابر شده و این چاقی و فربگی پول و شبه پول با ارزش اعتباری ارزهای خارجی (که آنها در کاهش ارزش هستند) معادل و متوازن با چاقی و فربگی دولت ها شده و ملتی گرفتار با دولت 70 درصدی و به عقیده من 80 در صدی و بخش خصوصی 20 درصدی و لاغرگرفتار و در بند ها و زنجیر های دولتیان، گرانی ساعتی و خیلی از کالاها و خدمات با آه و ناله مردم دهک های پائین سودا میشود، مرکز بحران و گرانیگاه و ثقل تمام مصائب مردم ایران است که تمام بردار های غیر هم جهت موافق و مخالف در تشدید این ثقلیت مشارکت داشته و گسل های اقتصادی با جابجائی اندکی که در نظام اقتصادی کشور می خواهد حادث شود، دوباره میل به مرکز خود داشته و سال بعد هم بهمین منوال گذشته و غرش طوفان نزدیک میشود بقول قیصرامین پور که چه چیزها زود دیر میشود و بقول من خیلی که بایستی 50 سال بعد انجام شود و اولویت نداشته، خیلی زود شده است و منابع مثل موریانه خورده است

ناگهان چقدر زود، دیر می شود!

شاعر: قیصر امین پور

۰۸ آبان ۱۳۹۷ | ۸۸۳۲۲ | ۱۴

حرف های ما هنوز ناتمام...

تا نگاه می کنی:

وقت رفتن است

باز هم همان حکایت همیشگی!

پیش از آنکه باخبر شوی

لحظه ی عزیمت تو ناگزیر می شود

آی...

ای دریغ و حسرت همیشگی!

ناگهان

چقدر زود

و اینک من می گویم

محمود صناعی پور

حرف هائی برای فردا دارم

برای ایران جهانی

که امروز باید بستر آن

ساخته برابری فردا

خیال کردند ایران کاخ کم دارد

میلمان کم دارد

لوستر کم دارد

چل چراغ کم دارد

و.....

خرج کردند از جیب مردم

و مردم زود دیدند آنچه را گمان نمی کردند

ملا محمد امین استرآبادی و متهم کردن مجتهدان به «**علماء العوام**»

نقطه ثقل حمله اخباری ها از قرن یازدهم هجری به بعد به مجتهدان، بحث تقلید بود. در نظریه اجتهاد، گروهی مجتهد بودند که تأمل در منابع فقه کرده و احکام و فتاوی را صادر می کردند و بر اساس روایاتی که روی رجوع جاهل به عالم بود، و از آن با عنوان یک روش عقلایی نام می بردند، از مردم می خواستند به مجتهدان رجوع کرده و همان احکامی را که آنها در کتابها نوشته اند را عمل کنند. اخباری ها این نوع معرفت در حوزه اجتهاد را از هر جهت نقد کرده و معتقد بودند که وظیفه عوام مثل خواص، رجوع به احادیث و متن آنهاست. در حالی که متجهدان می گفتند، هیچ لزومی به این کار نیست و اگر در روایات جاهل به عالم ارجاع داده شده، از او نخواستہ شده تا مطابقت میان فتاوی مجتهد با متن روایات بدهد و بعد قبول کند. فاضل تونی (م 1071) پس از بحث در این باره چنین نتیجه می گیرد که «و الحاصل: أن المفهوم جواز اعتماد ضعفاء الناس و العوام علی العلماء، من غیر تقییدہ بلزوم عرض فتاواهم علی کلام الأئمة علیهم السلام» (الاجتهاد و التقليد (الوفیة فی الأصول)، ص: 316) این تقسیم بندی در حوزه اجتهاد، ضمن این که یک اقلیت مجتهد و یک اکثریت عوام را معرفی می کرد،

گروه دوم را وابسته به گروه اول کرده و دین آنان را در پیروی از دین دسته اول قرار می داد. این چیزی بود که اخباری ها از آن انتقاد می کردند.

جدال اخباری ها با امر اجتهاد و مجتهد، دامنه اش به آنجا می رسید که تقسیم مردم به مجتهد و مقلد کشانده و جایگاه توده مردم را به عنوان عوام پیرو، تقلیل می دهد. (چنانچه یک حسابدار یا حسابرس مجرب و خبره مجتهد در حسابداری و حسابرسی است و یک پزشک و یک خبره میان رشته با 40 تخصص یک غلامه است که بمنزله چندمجتهد است ف بنابراین اجتهاد فقط یک اصطلاح انحصاری در حوزه دین نیست-مؤلف) البته این که ادعا کنیم اخباری ها به خاطر جانبداری از مردم و دفاع از فهم آنان این مطلب را عنوان می کردند، دشوار است، اما این که نتیجه حرفشان این بود، می تواند از فحواي سخن آنان به گوش برسد. ملامحمد امین استرآبادی اساس آن نظریه را نوعی ریاست خواهی می داند، آن هم از سوی کسانی که از پیش خود در امر دیانت و شریعت، اختراعاتی دارند که در شریعت رسول (ص) نبوده است) همین ایراد ملاصدرا در محضر شاه عباس گرفت، و مدعی شد که مقلد حق ریاست ندارد و باید از تقوا لازم و کافی برخوردار و دنیا پرست نباشد -مؤلف). به نظر وی، آنان به عوام الناس می گویند: این که ما می گوئیم سنت رسول است، و آنچه آن را نیکو جلوه می دهند که گویی حقیقتی است که رسول آورده است. به نظر وی آنان با آراء و عقول خود احکام و قضایای زیادی را ابداع کرده اند و از کتاب خدا و سنت نبوی فاصله گرفته اند. آنان چنین تصور می کنند که گویی خداوند شریعت خود را رها کرده و در اختیار آنان گذاشته تا با آرای فاسد، قیاسهای دروغ و اجتهاد باطل خود تکمیلش کنند. تمام اینها به هدف ریاست طلبی صورت گرفته و با این کار خود اختلاف میان امت انداخته اند، و آنها را گروه گروه کرده، دشمنی و نبرد میان آنان پدید آورده اند و برخی ریختن خون برخی دیگر را حلال شمرده اند. اگر هم کسی آنان را موعظه کند، آنها روی به عوام کرده و عوام را بر ضد آنها تحریک می کنند: «عدل إلى العوام و قال لهم: هذا فلان! و أغرى العوام به». این در حالی است که عالم (اخباری) نمی تواند حقیقت امر را به این عوام بفهماند، عوامی که خلفاً عن سلف بر این اساس تربیت شده اند. از سوی دیگر علمای اصولی که می بینند عوام از علمای اخباری بیزارند، این را افتخار و شرفی برای خود می دانند، و آن را دلیل بر ضعف علمای اخباری در استدلال می شمرند. روش آنها همین است و روسای آنان دایم بر اختلافات، احتجاجات و مناظرات خود می افزایند. این مسیر تا دور شدن از احکام شریعت و تغییر کتاب خدا با تفسیرهای متفاوت ادامه می یابد. علمای آنها دایماً در صدد قلب معانی هستند و با این کار در پی تقویت ریاست خویشند. از سوی دیگر علمای اصیل را نزد عوام، تفسیق می کنند (یعنی فاسق و کافر و همین دکانی که کلیسا علم کرده بود که میلیون ها انسان بی گناه را به صلیب کشید و بلاخره ملغی شد و در قرون بعد پروتستان بوجود آمد-مؤلف) ، و این روشی بوده که از پدرانشان به ارث برده اند. این «علماء العوام» دشمنان حق در همه امتهای و قرون بوده اند، چه قدر پیغمبر و امام کشته اند و علما را آواره کرده اند (الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص: 540 - 541) استرآبادی در اینجا بیشتر روی جنبه های

رفتاری و به اصطلاح سوء استفاده مجتهدان از عوام اشاره کرده و سعی نموده است تا برخی از جنبه های روانی و تربیتی موجود در مسأله رابطه مجتهدان و عوام را نشان دهد. (همین مشکل دهشتناکی که در زمان آقامحمدخان قاجار شاه اول قجری در اصفهان اتفاق افتاد - مولف)

جالب است که در همین قرن یازدهم و اندکی پس از زمان استرآبادی، یکی از علمای شامی شیعی که موضعی میانه داشت، با توجه به اختلاف برداشت های علما از متون احادیث و **بالا گرفتن منازعات میان آنها نوشت که بسیاری از این عالمان اگر ترس از «عوام» و «حکومت» نبود خون همدیگر را می ریختند**، چرا که آنان هر یک خود را **واجب الإطاعة** دانسته و کسانی را از آنان اطاعت نکنند خارج از دین می دانند. به نظر وی هم حب ریاست منشأ این مسائل است و این هم کنایه دیگری از سوی علمای متمایل به اخباری ها به علمای اصولی است که ریشه مسائل را کشاندن عوام به دنبال خود آن هم با حربه اجتهاد و تقلید می دانند. چون عبارت مهم است عین آن را می آوریم: «و ربما تجاوز الحد فنسبه الی الالحاد و الزندقة و لو لا خوف انكار العوام وصولة الحکام لسعی كل واحد منهم في قتل من خالفه أو نازعه خصوصا اذا كانوا في بلد واحد لا اعتقاد كل واحد منهم انه واجب الطاعة، و ان خلافه خروج عن الدين، و لو اتبعوا النص و عملوا به كما امروا؛ لم يقع شيء من ذلك الا لمن غلب عليه حب الرئاسة و التفرد بها بحق أو باطل، و ذلك أمر دنیوی خارج عن الدين. الاجتهاد و التقليد» (هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار، ص 199).

در حوزه فقه، یکی از آثار این فکر این بود که عوام اگر تقلید نکنند، عباداتشان مشکل پیدا کرده و طبعاً در قیامت مشکل خواهند داشت. این نکته ای بود که مورد قبول اخباری ها که اساس اجتهاد و تقلید را زیر سوال می بردند، نبود. سید نعمت الله جزائری به دفاع از نوع ساده ای از اخباری گری به دفاع از مستضعفانی پرداخت که دستشان به علما نمی رسد. به بحث زیر از سید نعمت الله جزائری توجه کنید. وی چندین دلیل اقامه می کند که جاهل به احکام در بیشتر احکام معذور است، الا در موارد خاص. به علاوه، وظیفه جاهل، تعلم نیست، وظیفه علماست که به آنان تعلیم دهند و بنابراین جزائری مسأله را از این طرف می ببیند. نکته مهم دیگر که تکلیف این بحث را از موضع اخباری روشن می کند، این است که به نظر سید نعمت الله، بسیاری از احکام، به ضرورت و بدهت از دین فهمیده می شود که کلیات نماز، روزه، حج و زکات از آن جمله است و نیاز به تعمق و تعقل ندارد. علاوه کنیم که بسیاری از مردم اصول احکام را از پدران خود فرا می گیرند. در اینجا جزائری نکته ای از یکی از علمای معاصر خود که طبعاً در جبهه مخالف اوست نقل می کند که جالب است. ایشان می گوید، این عالم معاصر ما، مستضعفان از کفار را نجات یافته می داند، اما به مستضعفان مسلمان گیر داده از آنها سختگیری بیشتر می طلبد: «قد ذهب شیخنا المعاصر أبقاء الله تعالی ان المستضعفین من الکفار ممن لم تتم علیهم الحجة من عوامهم و من بعد عن بلاد الإسلام ممن یرجى لهم النجاة فإذا كان هذا حال المستضعفین من الکفار فكيف لا یكون المستضعفون من

المسلمین مثلهم» (منبع الحیاة ص 36) (یکی از مسائل بغرنجی که من در (تعلیم 53) پی گرفتم این بود که خداوند مستضعفین را وارث زمین قرار داده است که یک نمونه از استضعاف ، ضعیف نگه داشتن مردم از تالیم دین و فرهنگ اسلامی و روابط اجتماعی نظیر روابط حسنه در زمان رسول اکرم (ص) و... و بطور اسلام ناب محمدی (ص) است که می تواند الگوی جهانی باشد که در (تعلیم 6 و 21) آوردم ، چرا باید مردم در امر دین ، زندگی ، معیشت و... فقیر نگه داشت ، مگر تعلیم و تربیت جزء آموزش و پرورش نیست ، یکپاز مشکلات واضح و اظهر من الشمس ، فرهنگ جامعه است که تولید ثروت بهمین فرهنگ محتاج است ترافیک ، کسب و کار و همه امور به این فرنگ توسعه مربوط است ، سوال کننده در صدا و سیما باید در این مسائل بغرنج ، نامزد ریاست جمهوری را به چالش بکشد ، حالا شما ببینید که هم سوال بسیطی است و هم پاسخ عمقی ندارد ، این ها با درجه علمی حقیقی و نه مدرکی ، چطور می توانند ، این با ز عظیم را که 42 سال تلمبار شده است و قوز بالا قوز شده است از زمین بردارند

دین عوام بهتر از دین علما!

از قدیم کسانی بر این باور بودند که در میان قیل و قال مباحث کلامی و مجادلات بی پایان آنها، بهتر است آدمی همان دین عوامی خود را حفظ کند. جالب است که کسانی این حرف را می زدند که خود در مباحث فلسفی عمیق فرورفته بودند. سید نعمت الله جزائری در باره ابراهیم پسر صدرالدین شیرازی گوید: «من زمانی به شیراز رسیدم پسر ملاصدرا را درک کردم، کسی که جامع علوم عقلی و نقلی بود. من از او استفاده علمی در حوزه حکمت و کلام برده و حاشیه شمس الدین خفاری بر شرح تجرید را نزد وی خواندم اعتقاد او در اصول، بهتر از اعتقاد پدرش بود و با افتخار می گفت: "اعتقادی فی اصول الدین مثل اعتقاد العوام"؛ باور من در اصول، مانند باور عوام است» (کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، ج 1 ص 42).

شعر خیام

شیخی به زنی فاحشه گفتا: مستی.

هر لحظه به دام دگری پابستی؛

گفتا؛ شیخا، هر آنچه گویی هستم،

آیا تو چنان که می نمایی هستی؟

ویژگی های عوام از نگاه محمد صالح مازندرانی

محمد صالح مازندرانی شوهر خواهر مجلسی هم در شرح اصول کافی، به مناسبت های مختلف یاد از عوام دارد. جایی بر این باور است که آدم وقتی زیاد با عوام هم صحبت شد، کم کم عوام می شود. حرف

او این است که کسی که در مجالس عوام زیاد سخن بگوید، حس می کند که مطالبش در قلوب آنها تأثیر حلاوت گونه می بخشد. وقتی به این کار ادامه دهد، طبع خسیس او متمایل به گفتن هر نوع کلام مزخرفی می شود که آنها رواجش می دهند، حتی اگر باطل باشد. به مرور از گفتن مطالبی که آنها سنگین می پندارند، خودداری می کند، حتی اگر حکمت باشد. آن وقت، همتش صرف چیزی می شود که قلوب عوام را تحریک کند تا بزرگی اش را پیش آنان حفظ کند. بدین ترتیب به تدریج حکمت از قلب او دور می شود، زیرا چیزی که در میان عوام اثر می کند، مطالبی است مطابق فهم آنان، و آنچه آنان می فهمند، البته حکمت نیست (شرح الکافی، ج 1، ص: 190). وی در جای دیگری بر این باور است که اکثر عوام، دین شان تقلیدی است، چنان که بیشتر مردمان با «رأی و قیاس» دین خود را درست می کنند، چنان که اکثریت متکلمان با «ظن و تخمین و جدل» دین شان را شکل می دهند. به نظر وی هیچ کدام یک از این راهها خوف خدا را به همراه ندارد، چرا که با تقلید نمی توان از حقیقت الهی جز به اسم آن دست یافت، چنان که از احکام شرعی هم جز رسمی به دست نخواهد آمد. برای این افراد آخرت و خطرات آنها در حد لفظ باقی می ماند، در حالی که خوف و ترس واقعی برای کسی است که حقیقت را درک کند (شرح الکافی، ج 1، ص: 220). مازندرانی در ذیل روایتی از امام صادق (ع) در مذمت علمایی که علم آموزی به قصد مباحثات بر دیگر علما یا مجادله بر سفیهان می کنند می گوید: «همه هدف آنان این است که عوام آنها را عالم و فضال و ماهر در علم و اهل مبارزه و غلبه در بحث بدانند» (شرح الکافی، ج 2، ص 193). وی در جای دیگر این مطلب را در این قالب بیان می کند که گروهی از عالمان هستند که علم را وسیله ای برای فریب عوام می خواهند (شرح الکافی، ج 2، ص 216).

استفاده از روش های عوامانه برای تأثیر گذاری

یا عوام گرایی روش پوپولیستی

در یک مورد خاص، محقق سیزواری از اینکه کسانی برای مباح دانستن غنا به خواب های ساختگی و حکایات دروغ استناد می کنند، اظهار گلایه کرده و گفته است که هدف اینان «ترویج ذلک فی نفوس عوام الناس و ضعفاءالعقول» است. به گفته وی نفس جاهلان و ارادل و «اخفاء الاحلام» آنها که مرید خواب هستند، به این قبیل دروغها تمایل و گرایش دارد (رسالة فی تحریم الغناء، ص 21). این تمایل که دین هم برای عوام، روش های مخصوص به خود دارد را فیض کاشانی هم در تقسیم معجزات رسول (ص) مطرح کرده و معجزه قرآنی را برای خواص، اما برخی معجزات دیگر را برای عوام می داند: «و معجزات او از برای خواص، قرآن مجید و جوامع کلم است که بر قراطیس مکتوب و در دفاتر مزبور است، و به جهت عوام، خوارق عادات مثل "شقّ قمر" و "اشباع خلق کثیر از طعام قلیل" و "گویا گردانیدن سنگ ریزه" و غیر آن که در کتب معتبره مذکور است» (رسائل فیض کاشانی، رساله اول، ص 50). (یک تحلیل هم در

باره اقدام عمر برای حذف حی علی خیر العمل از اذان شده است که او برای این که روحیه جهادی را میان عوام حفظ کند، دست به این کار زد. این سخن به امام باقر (ع) منسوب شده است: «وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ الْأَذَانُ بِحَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بِهِ أُمِرُوا أَيَّامَ أَبِي بَكْرٍ وَ صَدْرًا مِنْ أَيَّامِ عُمَرَ ثُمَّ أَمَرَ عُمَرُ بِقَطْعِهِ وَ حَذْفِهِ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا سَمِعَ عَوَامُ النَّاسِ أَنَّ الصَّلَاةَ خَيْرُ الْعَمَلِ تَهَاوَنُوا بِالْجِهَادِ وَ تَخَلَّفُوا عَنْهُ» (دعائم الاسلام، ج 1، ص 142). (بحث من اینست که در علم و فنون میشود، عوام فریبی کرد، با کلی گوئی، مدرک نشان دادن (8000 نفر مدرک گرفته با پول) با قلمه و سمله صحبت کردن، یعنی کلف و ضخیم و فریه گانی صحبت کردن، مثل کار دولت ها و روش های حوزوی و مشی فیلسوفی و... که مردم تعجب کنند، فلانی چقدر علم دارد، بیشتر ایما و اشاره است نه درس اخلاق و گاهی هم با مزه پرانی و حکایات ملانصیرالدینی و همراهش که خیلی شیرین و لذت بخش است، از این دوره ها برخی از مؤلفان از تعبیر عوام در نامگذاری آثارشان استفاده می کنند. این عناوین، اغلب برای آثاری است که علما برای توده های مردم نوشته اند. این آثار می تواند در هر زمینه از عقاید تا فقه و اخلاق و حتی جز اینها باشد. اثری از قرن چهارم با عنوان الاشارات الی ما ینکره العوام و غیر هم به ابوعلی اسکافی (م 381) منسوب شده است (ذریعه: 2/95). غزالی هم کتابی با عنوان إجماع العوام عن علم الکلام دارد. از علمای متقدم در نیمه اول قرن هفتم، نویسنده تبصرة العوام نه تنها این اثر خود را که در ملل و نحل است، بلکه اثری را هم که در فقه با عنوان کفایة الانام نگاشته، را برای هدایت عوام دانسته است. همین طور کتابی با عنوان نزهة الکرام و بستان العوام در دو جلد نگاشته است؛ اما این تعبیر بیش از همه در دویست سال اخیر مورد استفاده قرار گرفته است. چندین اثر با عنوان ارشاد العوام در فقه و عقاید از این دوره برجای مانده که ذریعه ذیل مورد «ارشاد» از آنها یاد کرده و مؤلفانش را بر شمرده است (ذریعه: 1/515). چندین اثر دیگر از همین دوره با عنوان ایفاظ العوام در دست است (ذریعه: 2/504). نزدیک به ده اثر با عنوان تحفه العوام یاد شده است (ذریعه: 3/457). **زمانی که عنوان عوام در حوزه رساله های عملیه و احکام فقهی بکار می رود، به نوعی همان بحث مقلدین عوام از مجتهدین مطرح می شود.** کتاب قلایة العوام فی التقليد فی الاحکام یک رساله فارسی از قرن سیزدهم است (ذریعه: 17/161). منبه العوام علی وجوب تقلید ناب العام از همین شمار است (ذریعه: 22/361) مرشد العوام، معین العوام، مفید العوام، نجات العوام و ... از دیگر اسامی است که با کلمه عوام ساخته شده است چندین کتاب هم با عنوان هدایة العوام از قرون اخیر در ایران و هند وجود دارد (ذریعه: 25/185 - 186). همه اینها شاهد بر گسترش کاربرد این اصطلاح در ادبیات عمومی و جاری در قرون اخیر است. (بترسید از مقلدین عوام که سفر بهشت به آنها وعده داده شده است مثل بهشت فروشی کلیسا به گناهکاران مسیحی، یک نوع اجازه و آتش به اختیار تلقی میشود، مجتهد میگوید برو کلا بیار، سر می آورد، دموکراسی، اینطوری معنی میشود، یک موقع در اوایل انقلاب یا وسط های آن از دوستان دانشمند ما کسی مطلبی را نقد میکرد، همین مقلدان راه را بروی می بستند و یک فصل کتک نوش جان می کردند که چرا توهین کردی، در جلسه ادواری شب های جمعه برای خواندن دعای کمیل به نوبت در خانه ها مراسم کمیل داشتیم، جلسات با

صفائی بود که زود از بین رفت ، چرا از بین رفت ، در یک جلسه از نظام و حکومت ایرادی مطرح کردم ، روضه خوان ما بمن گفت : فلانی ، الان کافر شدی ، نگاه تندى بوی کردم وگفتم ، من تو را از فلان و فلان می شناسم که قبل از انقلاب چها میکردی ، می خواهی افشاء کنم ، چقدر کافر بودی ، حالا صندلی پیدا کردی مسلمان شدی و من یک عمر مسلمان بودم کافر شدم ، یادم از شعر ابوعلی سینا ، وقتی به او گفتند کافر هستی :

وی در پاسخ شعری می گوید به این مضمون « کافر چو منی گزاف و آسان نبود، محکم تر از ایمان من ایمان نبود، در دهر چو من یکی و آن هم کافر، پس در همه دهر یک مسلمان نبود»

گسترش اصطلاح عوام در ادبیات دوره قاجار

دوره قاجار اوج عوام فریبی و ماموریت دادن به اوباش عوام بود که سر می آوردند

این گسترش به دلیل وجود آثار بیشتر است، یا آن که اساساً رواج این اصطلاح در این دوره ریشه در ادبیات پذیرفته شده در میان علما و ایجاد فاصله بین عالم و عامی در این دوره دارد، روشن نیست؛ اما در برخی از آثار این دوره مانند مقام الفضل و جامع الشتات که بخشی از متن آنها در اختیار ما بود، این وفور به روشنی قابل رؤیت است. نمونه های زیادی در مقام الفضل و جامع الشتات احکام عوام زیاد است و نشان می دهد که در قرن سیزدهم کلمه عوام و رفتارهای آنها فراوان وارد ادبیات فقهی شده است. به نظر می رسد شماری از علما که نوعی جنبه اصلاحی دارند، و در دوره قاجار کم هم نیستند، بسیاری از آنچه را نادرست می دانند به عوام نسبت می دهند. یک نمونه آن که متعلق به ملامحمد مهدی نراقی است، و در باره اذان جالب است. وی پس از شرح اذان می گوید: «لازم است که ترتیب به نحوی که مذکور شد به عمل آید و غیر از آن چه مذکور شد، چیزی دیگر در فصول اذان و اقامه نیست، چون "أشهد أنّ عليّاً وليّ الله" و چون "محمّد خير البریّه" یا "خير البشر". و اگر کسی این را زیاد کند و اعتقاد مشروعیت آن را داشته باشد، یعنی چنان داند که آن از فصول اذان و اقامه است، آثم خواهد بود و مرتکب بدعت شده خواهد بود، و اگر چه اذان و اقامه اش صحیح خواهد بود و به این زیادتی باطل نخواهد شد. و اگر اعتقاد مشروعیت آن را نداشته باشد و چنان داند که از فصول اذان نیست، لیکن به جهت آن که از احکام ایمان است، از راه تیمّن و تبرک بگوید، یا چون گفتن "أشهد أنّ عليّاً وليّ الله" در میان عوام شیعه شیوع تمام دارد و اگر کسی نگوید باعث گفتگوی ایشان میشود، به این جهت بگوید، در این صورت در گفتن آن گناهی لازم نمآید» (تحفه رضویه، ص 340). وی رعایت عوام را در اینجا در اصل صدور حکم مداخلیت می دهد (این اسلام ناب محمدی (ص) نیست-مؤلف)

سهروردی معتقد بود که آیین دینی ایران باستان، توحید و یکتاپرستی بوده است و ایرانیان آتش را ستایش می‌کردند نه پرستش را. یکی از دلایل ستایش، فوایدی بوده که این عنصر به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان حیات داشته است. (فارابی، 1371: 23) از نظر سهروردی، ایرانیان آتش را مظهر نورانیت خدا و خلیفه خدا بر روی زمین می‌دانسته‌اند. (سجادی، 1363: 84) به همین دلیل، فلاسفه و دانشمندان پارسی از روزگار باستان مردم را به سوی آن فرا می‌خواندند، حتی شاهان، آتشکده می‌ساختند و نخستین کسی که برای آتش، آتشکده بنیاد کرد، هوشنگ بود، پس از او جمشید و فریدون و آن گاه کیخسرو و دیگر پادشاهان. در واقع، آتشکده، محل پرستش آتش نبوده، بلکه محلی بوده که در آنجا آتش را که نمودار فروغ ایزدی و تجلی نورالانوار و پروردگار جهان هستی است، همواره روشن و برافروخته نگه می‌داشتند تا خداشناسان در پرتو فروغ یزدانی، با دل‌های روشن، خداوند یگانه را ستایش کنند. (امام، 1353: 116) از سوی دیگر، چون بین نور و آتش پیوندی برقرار است، سهروردی از آفتاب به عنوان اشرف موجودات یاد می‌کند، زیرا هم گرمابخش موجودات هستی است و هم این که شدت نور و هیبت الهی آن موجب ریاست آسمان و مثال اعلا در زمین شده است. در هیکل پنجم از هیاکل الانوار می‌خوانیم: این معنا که چون آفتاب اشرف موجودات آمد، پس در اجسام شریف‌تر از وی نیست. آن است که وی پاک است از عوارض جسمانی و رتبت ملکی دارد در اجسام. و بدین اعتبار او را در قهر و غلبه باشد به شدت نور و ریاست آسمان اوراست و روز که سبب معاش جانوران است، از ظهور اوست، کمال قوت‌ها اوراست، صاحب عجایب است و صاحب هیبت، نصیب بزرگ‌تر اوراست و هیبت او از هیبت الهی است و جمله اجسام را از کواکب نور بخشد و از هیچ جسم نور نستاند، و او مثال اعلاست در زمین. (سهروردی، 1379: 150 - 151)

عشق، اساس نظام کیهانی

از منظر شیخ اشراق، بنیاد نظام کیهانی بر عشق استوار شده است و حتی عشق در پایداری و استواری و استمرار نظام هستی مدخلیت دارد. سهروردی بر این باور است که عشق به معنای عام در تمام موجودات و پدیده‌های جهان جاری و ساری است و مجموعه کائنات به حکم عشق در جریان و حرکت هستند. از آفرینش انسان خاکی تا ملکوتیان مجرد، همه متحرک به عشق هستند. از این رو، عشقی که شیخ اشراق مورد تأمل فلسفی خویش قرار داده، عشقی است که همه مخلوقات در مورد خالق و صانع عالم دارند؛ یعنی عشقی که هم در موجودات زنده زمینی است، از جمله انسان و حیوانات، و هم در عناصر، افلاک و کواکب و نیز در فرشتگان یافت می‌شود. به همین دلیل، این عشق را می‌توان «عشق کیهانی» نامید. (پورجوادی، 1371: 22) عشق کیهانی، قلمرو و گستره‌ای دارد که عشق انسان به پروردگار جزئی از آن به شمار می‌رود. در عشق کیهانی، نسبت تمام مخلوقات و آفریده‌های جهان با یکدیگر سنجیده می‌شود. در واقع، شیخ اشراق، از مفهومی سخن می‌گوید که تا حدود زیادی به مسائل مابعدالطبیعی نزدیک می‌شود و

صورت فلسفی پیدا می‌کند. شیخ اشراق بر این باور است که در پهنای عشق کیهانی، عشق اکبری وجود دارد و آن شوق آدمی برای لقا و دیدار حق است و همین عشق، نیروی جاذبه جهان را تشکیل می‌دهد و شور و شررهایی را در نظام آفرینش برپا می‌کند. و اگر این عشق کیهانی وجود نمی‌داشت، موجودات جهان مضمحل و نابود می‌شدند. (سجادی، 1363: 117) بنابراین، آموزه عشق در پیوند انسان و جامعه با نظام کیهانی مدخلیت دارد، به طوری که اگر این آموزه نبود تمام پیوندها به گسست‌ها تبدیل می‌شدند و نظام هستی متلاشی می‌شد، زیرا عشق، نیروی جاذبه جهان هستی به شمار می‌رود. نور و عشق، از آموزه‌های اصلی حکمت اشراق است که پیوند بین انسان، جامعه و نظام هستی و به طور کلی پیوند بین زمین و آسمان را برقرار می‌سازد. آموزه نور، خط پیوند انسان و جامعه با نظام کیهانی را روشنایی می‌بخشد تا زمینیان در امتداد این خط حرکت کنند و منحرف نشوند. در واقع، آموزه نور، روشنایی‌بخش و گرمابخش پیوند و ارتباط زمین و آسمان به شمار می‌رود. به همین نسبت، هنگامی که از ظلمت سخن گفته می‌شود، ناظر بر این معناست که انسان و جامعه نمی‌توانند در تاریکی، به نظام هستی ببینند و در حقیقت، پیوند و اتصال در تاریکی میسر نیست. به همین دلیل، انتظاری که از انسان و جامعه وجود دارد، این است که همواره در پرتو نور، که راه اتصال با عالم کائنات را روشن می‌سازد، حرکت کنند.

آموزه عشق، ضامن نور و روشنایی است. عشق، خود از نورالانوار صادر می‌شود. عشقی که در پرتو نور، در تمام پدیده‌های جهان جاری و ساری است، پیوند انسان و جامعه را با نظام هستی، جذاب، آسان و دل‌پذیر می‌سازد، به طوری که کلیت نظام آفرینش همواره در حال گردش به سر می‌برد و این گردش متوقف نمی‌شود. از سوی دیگر، عشق کیهانی، استعدادهای انسانی را برای درک نیروهای هستی و قانون‌مندی‌های آن شکوفا می‌کند، همچنین حیات آدمی را در کنار سایر موجودات هستی ممکن و آسان می‌سازد. در حقیقت، عشق جوهر حرکت آدمی و گردش گیتی است، به همین لحاظ، به وجود عشق، هستی همواره در حال گردش است و اگر لحظه‌ای فیض عشق کیهانی، منقطع شود، آدم و عالم محو و ناپدید و پیوند انسان و جامعه با نظام کیهانی نیز گسسته خواهد شد. حکومت و حاکم آرمانی از منظر شیخ اشراق شیخ اشراق، سیاست و حکومت را در پهنای گسترده نظام هستی قرار می‌دهد و معتقد است که اعتبار و مشروعیت سیاست مدینه در اثر ارتباط و هماهنگی با نظام کائنات به دست می‌آید. به هر میزان سیاست و حکومت از قانون‌مندی‌های نظام کائنات پیروی کنند، اعتبار و مشروعیت آن افزایش می‌یابد. از این رو، حاکمان چنین مدینه‌ای، چه حکما و فیلسوفان باشند و چه پادشاهان باید نشانی از الهی بودن حکومت در دست داشته باشند، نشانی که به موجب آن، بر حق بودن آن حکومت آشکارا پدیدار شود. شیخ اشراق، یکی از نشانه‌های الهی بودن حکومت را کسب حکمت می‌داند و معتقد است که انوار الهی در وجود پادشاه و رئیس مدینه رسوخ کرده است. از این دیدگاه، هر کس حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس

نورالانوار مداومت کند، از فره ایزدی (خره کیانی)، برخوردار و رئیس خلق و جامعه خواهد شد. سهروردی، شاهان ایران باستان را اهل حکمت و دارای نفوس قدسیه می‌دانست که قدرت آنها از تأیید و توفیق الهی به دست می‌آمد. برخی عقیده دارند که چون شیخ اشراق، شاهی را مقام الهی می‌داند و شاه را برگزیده خداوند معرفی می‌کند که دارای فره ایزدی است، این معنا به دست می‌آید که پادشاهانی که از انوار مینویه و فره ایزدی بهره‌مند شده‌اند و به الهامات غیبی ملهم هستند، به ناچار مصداق کامل نبوت خواهند بود. (ضیایی، 1378:107) حاکم آرمانی در نزد شیخ اشراق، از عالم برتر الهام گرفته و واسطه بین آن عالم و عالم حس می‌شود. این حاکم آرمانی چون مؤید به تأیید الهی است، صلاحیت و توانایی ایجاد ارتباط و پیوند بین جامعه و نظام هستی را دارد. سیاست و حکومت بر حق از نظر سهروردی سیاست و حکومتی است که در آن امر الهی جاری باشد. (همان: 107) این پرسش مطرح می‌شود که چگونه حاکم آرمانی یا رئیس مدینه می‌تواند پذیرای الهام الهی شود و استعداد پذیرش فیض را کسب کند؟ پاسخ شیخ اشراق این است که حاکم آرمانی علاوه بر این که کسب حکمت می‌کند، باید «صاحب کرامات» شود تا بتواند فیض دریافت شده از عالم علوی را به دیگران نشان دهد و در عمل برتری خود را اظهار کند تا بدین طریق، اهل مدینه با دیدن کرامات، از وی فرمان ببرند. (همان: 113) (بنابراین، شیخ اشراق، کسب حکمت و کرامت را برای حاکم آرمانی و رئیس مدینه لازم می‌داند و معتقد است که در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر، زمین بدون حجت خدا نبوده و در واقع، روزگاری پیش نمی‌آید که امام در بین مردم نباشد. عالم وجود، هیچ‌گاه از دانش و حکمت خلیفه و جانشین خداوند بزرگ تهی نباشد و تا زمانی که زمین و آسمان پایدار و استوار است، این قانون الهی حاکم و جاری است. زمانی که ریاست واقعی جهان به دست حاکم آرمانی می‌افتد، زمان او بس نورانی و درخشان است و هرگاه جهان از تدبیر الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی چیره شود. (همان: 114 - 115) (از این بحث نتیجه می‌گیریم که سیاست و حکومت در نزد شیخ اشراق، مبتنی بر حکمت است و رئیس مدینه یا حاکم آرمانی باید حکیم باشد تا به عنوان قطب جهان هستی شناخته شود و ارتباط و پیوند جامعه با کائنات را فراهم کند. آیین سیاسی شیخ اشراق برای پادشاهان روزگارش حامل این پیام بود که اگر طالب قدرت و فرهی پیشینیان هستند، باید در نزد حکیمی متالّه حکمت بیاموزند. برخی معتقدند که این پیام سیاسی در سرنوشت سهروردی (قتل) وی مؤثر بوده است. (همو: 119)

در شعر محمود بجزء سخن عشق مخوان

در شعر محمود به جزء سخن عشق مخوان

آنجا که عشق جلوه کند، شود رنج نهران

چون رنجی برآید، چاره کار عشق بَوَد

عشاق در آیند، بهر چاره زان پرده نهان
شرح رنج دل ما در محضر عشق ببین
رنجی ست از فقدان عشق در پرده نهان
ملتی رنجور نگرده در جبهه عشاق زمان
گهی سردار جنگ است ، گهی اسپید پوشان
گر خواهی به آستان عشق شرفیاب شوی
بدرای زان پندار غلط، زان زندان زمان*
در پرده اسرار جهان، هزار عشاق نهان
فرشته چو در آید ، شوند دنیا پرستان نهان
ای بی خبر از اسرار جهان ، اینقدر داد مزن
فتنه مکن، زحمت بیهوده مکش، فریاد مزن
این مژده صبح ظفر است، تا کی فهم کند
رنج زایش عشق نهان است، کی شرم کند
تو چه دانی که نقاش جهان چه تصویر کند
نقش هزار فتنه ، فتنه گران به زنجیر کند
خیرو شرّ کرده عیان تا ملل آزمون کند**
نقشه فتنه گران ، نقش بر که دیرین کند
خیر و شرّ آزمون فتنه گری ستم کار شده
ملت ما در این محک تجربه، بیدار شده
در مدرسه عشق ما آی ، سرمشق بگیر

تا در لارستان فلک ، شوی صدرنشین
از اسرار دل ما، هیچ ندانی، افسانه مساز
از محمود پند بگیر، در هنگام شرح نیاز
*زندان زمان ، زندان ذهن وزندان دنیا ، اشعاری از محمود صانعی پور
** شعری از محمود صانعی پور در مورد آثار خیر و شرّ

این بحث با تدابیر زیر و تشریح لازم در تعلیم 23 تا 400 صفحه ادامه دارد

الف- زمینه سازی برای ایجاد ایران جهانی و طرح ریزی و برنامه ریزی کلی برای ایران ملی ، منطقه ای ، بین المللی و جهانی از تحول های بنیادین
ب- بررسی ویژگی های برنامه ریزی در چهار سطح فوق از لحاظ مفهومی ، معرفتی ، بصیرتی و رویکرد های نظری و عملی

1. تبیین زمینه تحول 12 گانه ایران در شکل 1 در چهار سطح زیر:

- (a) لزوم تحول 17 گانه در سطح ملی در طرح و برنامه سالانه دولت
- (b) ارائه الگوی ملی در تحول های فوق در سطح منطقه ای
- (c) ارائه الگوهای تحول ملی و منطقه ای در سطح بین المللی
- (d) ارائه الگوهای تحول سه گانه فوق و ارتقاء آن در سطح آینده جهانی

(a) لزوم تحول 12 گانه در سطح ملی در طرح و برنامه سالانه دولت جمهوری اسلامی ایران

1. دولت متحول کننده یا دولت محدود کننده
2. توانمندی نهاد های مردمی امت و سط برای رونق بخشی و کاهش حجم فعالیت های دولتی
3. احکام حکمرانی متحول کننده برای تغییر ماهیت و ساختار دولت اسلامی
4. ایجاد اکوسیستم لازم در مبادی های شروع زنجیره تا مصرف و نظارت برای رفع فساد در مبداء
5. انتقال غیر ضرور های دولتی به ضرور های نهاد های مردمی و شرایط آنها
6. غنی سازی منابع در دسترس برای و برخورداری لازم از آنها برای رفع فقر و محرومیت
7. تاملات لازم در ثروت سازی و توزیع عادلانه آن
8. تشخیص و تعیین حیطه دولت و تکالیف ذاتی آن و انتقال بقیه فعالیت ها طی برنامه زمانی به نهاد های مردمی و لزوم سرمایه گذاری در تکالیف ذاتی

9. مفهوم نیازمندیهای نیروی انسانی خلاق و مولد موثر در عدالت و توزیع عادلانه
10. رهنمودهای نوین در بهره‌وری، کارآفرینی، خلاقیت، ابتکارات، ابداعات و... توسعه اقتصادی
11. مسائل موجود در وابستگی‌های خارجی نظیر خام‌فروشی، واردات غیر ضرور، تولید ناقص و غیره
12. تأملی در نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی و رفع نابرابری موجود در کشور
13. ایجاد قدرت نرم بطوریک در تعالیم آمده است
14. تشکیل امت اسلامی و ساختار مناسب آن
15. رفع خصومت بین المللی علیه ایران در امحای مرکزیت این خصومت در ایران
16. طرح آمایش و سایر طرح‌های ملی که در این تعالیم آمده است
17. سایر اقدامات لازم در سطح ملی بصورت سلبی و ایجابی در سطح ملی

شکل 1- منظومه تحول کلی جمهوری اسلامی ایران در سطح ملی



روزی که انسان گردن کلفت، پول دار میشود، مغز سرش از فهم خالی میشود، این دو خصالت، عکس هم عمل میکند و از نشانه شناسی‌ها، گردن کلفتی است آنقدر که من از رفتار گردن کلفت‌ها مطلب یاد گرفتم از عقلاء یادنگرفتم، "لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان، هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم (سعدی)"، بازار رایج دروغ‌گوئی، یک دیگر از نشانه‌های بارز گردن کلفتی است، نشانه‌های زیادی دارد که من در مقاله "شرارت‌ها" آوردم، آیا آدم‌های مظلوم

روزی را خواهند دید که شاخ های روی زمین برچیده شده باشد و زمین روی شاخ گاو جولان ندهد! بحث های زیادی در این مورد است و من بهمین مقدار بسنده میکنم - موفق باشید - محمود صانعی پور 8 خرداد 1398

شعر انتقام در نجات فقیران جهان

خصم من آتشی افکنده در جان و تنم
انگار میخواست خاکستر کند، این بدنم
لیک این آتش شد، مرا شمع وجود
فرستی شد این آتش ، هر چه بود
تا مایه خشم گردد ، قیامی در جهان
انتقام گیرند، فقیران از غارت گران

Poem of revenge to save the world's poor

My enemy wants to put fire at my body and soul
It was as if he wanted to ashes my body
But this fire, became candles me existence
It was a chance the fire, as was
To cause make anger, rebellion in the world
Revenge on plunderers via the world's poor

محمود صانعی پور 1395